



مطالعة معارف بهائی

شماره ۵

برهان حقانیت پیغمبران

روح الله مهرباخانی

شهرالکلمات ۱۴۸ بدیع - جولای ۱۹۹۱ میلادی

مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی

P.O.Box 65600 Dundas Ontario, L9H 6Y6 Canada

یادداشت مولف

رسالهٔ برهان حقیقت پیغمبران که سی و دو سال از زمان تحریر آن میگذرد نوشته‌ای است بصورت يك نامه بدوستی ارجمند که مدتی است رخت بجهان پنهان کشیده‌است. مطالب آن از نظر لفظ و معنی اقتباس از نوشتجات سرور دانشمندان قرن اول بهائی جناب ابوالفضائل گلپایگانی است جز اینکه شواهد تازه‌ای در آن نقل و مطالب بصورت مشروحتر و ساده‌تر بیان شده‌است. امید است که مندرجات آن که یادگار دور جوانی نگارنده است مورد استفادهٔ جوانان و مطالعه‌اش باعث دعای خیر آنان گردد.

۱۲ آپریل ۱۹۸۷

بنام خداوند یکتا

دوست گرامیم، نامه دلپذیرت رسید و موجب سرور جان و دل گردید. هرچه نوشته بودی زیبا بود و آنچه یاد کرده بودی صحیح و بجا.

مریزاد دستی که مرخمتکان را دوی دل و راحت جان فرستد

یاد محبت دیرین کرده و چه کار نیکو فرموده بودی زیرا که در این جهان هر تازه‌ای کهنه شود و هر کهنه‌ای فرسوده گردد جز محبت و وداد که شاخه‌اش همیشه پرثمر است و میوه‌اش در هر فصلی تازه و تر دنیا آندم روی آرامش بیند که دوستی در آن جای دشمنی نشیند و درخت یگانگی شاخ و برگ بگستراند. هرچند اکنون سراسر جهان را جدائی و اختلاف فرا گرفته. بندها گسسته و پیوندها سست گردیده‌است ولی رسد روزی که همه شکسته‌ها پسته شود و جمله بگسسته‌ها پیوسته گردد. امروز مردانی لازمند که به نیروی الهی مردانه جان پرکف نهند و آزاد و وارسته شوند از هر تعلق بیزار گردند و از هر قیدی آزاد و پرکنار، جانفشانی کنند و استقامت ورزند تا به نیروی الهی و مغناطیس یزدانی و تأیید غیب نامتناهی عالم عالم دیگر شود و جهان عرصه دیگر گردد.

خوشا آن عصر و دوران طلائی پس از بیگانگی‌ها آشنائی

پس از نشئه‌یابی از اثرات خامه دل‌انگیزت بچند مسئله در متن نامه گرامی برخوردیم که خواسته بودی در آن پاره محققانه مطالبی مرقوم گردد و دقائق آنها آشکار شود تو خود بهتر

میداشی که پنده در کتب این امر عظیم کودکی سبق خوانم و خاک پای دانشمندان و روشندان، معذک چون اطاعت شرط محبت است در باره مسائل حضرتت در حدود وسع و توانائی تفصیلی جواباً معروض میدارم و چون حق مطلب باید نیکو ادا شود این نامه را بذکر جواب یکی از مسائل مخصوص میدارم و جواب اسئله دیگر را به نامهای دیگر موکول و محول میسازم.

سؤال اول آن یار گرامی در باره برهان حقانیت پیغمبران بود و مقصودت چنان که آیا برای مظاهر الهیه که آفتابهای تاپان دو جهانند برهانی قوی اقامه توان نمود که شیخ و شاپ از آن بهره برند و عارف و عامی مطمئن و قانع گردند. برهانی که اهل هر دین را رهبر شود و حتی بی ایمانان بشرایع رب العالمین را بدل نشیند چه یزدان مهربان از بندگان خود همه را مأمور به تحقیق و ایمان بدون تقلید از پدران و بزرگان و اطرافیان نموده و هرکسی را خدا موظف به طلب حقیقت کرده و کل را وعده هدایت و رهنمائی داده بقوله تعالی (ان الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) یعنی آنانکه مجاهده کنند در طلب امر ما البته آنها را راهنمائی خواهیم کرد و این وعده صریح الهی است که حاوی شرطی نیست جز طلب و صدق نیت و شامل استثنائی نه جز خواستن و استقامت در عقیدت. و من اصدق من الله وعداً.

آنکه فرمود جاهدوا فینا
پایگاهت لنهدینهم است

نگذارد تو را به گمراهی
تو اگر مالک الی اللّهی

تقریر پرهان

سرور من این بود خلاصه سؤال حضرتت و جواب اینست که آری چنین دلیلی بر حقاقت پیغمبران الهی اقامه توان نمود بلکه چون در عالم دیانت بعد از قبول وجود حضرت احدیت امری مهمتر از اثبات حقاقت انبیاء نیست و در نظر اهل دانش و بینش قبول و عرفان ذات واجب الوجود نیز منوط باثبات و عرفان پیغمبران الهی است. لذا علمای ادیان در این باره در طی قرنهای مختلف تحقیقها نموده و قلمها فرسوده‌اند و مطالبی صحیح و سقیم بسیار گفته‌اند و از آن به اثبات نبوت عامه و خاصه تعبیر کرده‌اند که رعایتا بالاختمار از ذکر يك يك آنها خودداری مینماید و این امر را به وقت دیگر موکول میدارد و فعلاً دلیلی را که در نظر اهل بها پل بنس کتب آسمانی اقوی دلیل و اعظم پرهان بر اثبات امر حضرت منان است معروض میدارد اینک این دلیل: (۱)

انبیای الهی و مشارق امر ربانی دارای نفوذ کلامند یعنی کلامشان دارای اثری است که قادر است هزارها بلکه میلیونها نفر را در بند عبودیت و اطاعت خویش آورد. برای درک اهمیت این موضوع باید در نظر داشت که حکمت الهی در خلق جهان و آنچه در آنست چنان قرار گرفته که تمام آنها در سراسر هستی تحت اطاعت و قید ارادت حق جلّ جلاله‌اند و

از کهکشان‌های بی‌پایان گرفته تا ذرهٔ اتم چندان رشتهٔ اطاعت
بر گردن دارند که موئی از قانون و حکم الهی سرپیچی
ننمایند. در منظومهٔ شمسی، میلیون‌ها سال ستاره‌های سیار دور
آفتاب جهانتاب گردیده‌اند بدون آنکه از حکم جاذبهٔ ذره‌ای
سرپیچی کنند و هزارها منظومه در کهکشان‌های بی‌شمار در
جهان بی‌پایان در طی زمانی که بمقیاس زمان در نیاید در
حرکت و طی طریق اطاعت بوده‌اند. این مسئله نه فقط در
جهان بیجان بلکه در عالم جانداران نیز حکمفرماست چه که
حکم یکی و فرمان یکی است و اطاعت مشابه یعنی آنچه در
عالم بیجانان جاذبه نامیده میشود در جهان جانداران غریزه نام
دارد که باز هم تابع همان قانون ثابت اطاعت بوده‌است که
هیچ جاندار از آن تجاوز نتواند کرد.

سپس در بین همهٔ این مخلوقات بیشمار موجود در عوالم
مختلف اعجوبه‌ای بنام انسان وجود دارد که صاحب قدرت وصفی
بنام اراده است که بحسب آن میتواند مطیع تام شود یا
سرکش تمام گردد یعنی به فلك رسد و بمقام ملك نشیند یا
رتبهٔ اسفل السافلین چوید و جایگاه شیطان گزیند. افکنند
رشته بر گردن این موجود که نامش انسان است کار آسانی
نیست و وسائل محدودی موجود است که بسبب آنها میشود این
موجود سرکش را مطیع و منقاد نمود آن وسائل قلیله بقرار
ذیل اند:

۱- جلب انسان به درهم و دینار و تهیهٔ آنچه موجب ترضیهٔ
خاطر او در جهان مادی است. با توجه به این اصل است که
در هر شهر و دهی هر روز ناظر و شاهد آنیم که میلیون‌ها تن

از افراد انسانی هر صبح ترك خانه و كاشانه میکنند و بندهوار در ادارات دولتی و معاهد خصوصی و كارخانجات بانجام اموری كه بدانها محول میشود میپردازند و احياناً اطاعت و انقیاد كم از خودی را میکنند و شب خسته و مانده بمنزل خود باز میگردند.

۲- وسیله دیگر كه با استفاده از آن میشود انسان سرکش را مطیع و متقاد نمود زور و قدرت است و این همان است كه دیکتاتورهای امروز و پادشاهان و زورمندان در گذشته پیاری آن نفوس بیشماري را در محیط حكومت خود بندهوار اسیر و گرفتار داشته یا دارند.

۳- وسیله ثالث كه هرچند در ازمه گذشته هم از آن استفاده میشد ولی استفاده كامل آن محصول عصر جدید كه عصر آزادی انسانها نام دارد میباشد عبارت از وعدههای سیاستمداران و احزاب سیاسی است كه مردم را بدور خود جمع کرده بفقرا وعده زندگی بهتر میدهند و به اغنیا مژده ایجاد محیط مناسب تلقین میکنند برای هر دردی در عالم الفاظ چاره دارند و رفع هر مشكل اجتماعی را در عالم گفتار آسان جلوه میدهند بدینوسیله مردم محروم و مغموم و مأیوس را دور خود جمع میکنند و آنها را بانجام اموری كه در حال عادی ممكن نیست وامیدارند.

این سه وسیله كه در جهان مادی مردمان از آن استفاده مینمایند و جمعی را بدنبال خود میکشاند با همه استحكامی كه دارند و نتایجی كه از آنان منتج میشود فقط حاكم پر

نظواهرند نه بهاطن یعنی کسانی که با صرف پول دور کسی جمع میشوند و یا تابع زور میگردند و یا بدنبال کسانی که مجری حواشج آنانند میروند هرگز قلباً و پلا شرط این اطاعت را تضمین نمینمایند. یعنی تا پول باقی است این یکی را مطیع اند و تا زور موجود آن دگری را منقاد و تا مقاصدشان عملی است آن یکی را مرید.

چه بسا صاحب دولتان که تا گنج در آستین داشته اند در نظر مردم خدای روی زمین بوده اند و چون آنها از دست داده اند در نظر همان مردم از گدای راه نشین کمتر جلوه کرده اند و چه بسا زورمندان که تا برق سرنیزه و شمشیر بمردم نموده اند قدر قدرت وقضا شوکت بوده اند و متملقان هر عیب را که سلطان پسندیده هنر شمرده اند و هرچه آن خسرو کرده شیرین دانسته اند و روزی صدبار از زبان سعدی گفته اند.

اگر خود روز را گوید شب است این
بباید گفتن اینک ماه و پروین

چون اختر اقبالشان آفل و رتبه جاهشان سافل شده بر حال پر وبالشان رحمت نیز نیاورده اند و نیز چه بسا روسای احزاب که بظاهر جای در قلب پیروان آن مسلک داشته و برای بیان هر سخنی دلدادگان وی شانه بزیر پایش خم کرده اند ولی چون بعد معلوم شد آنان مجری مقاصد آن افراد نیستند و مطیع امیال آن دستجات نه با ایشان رفتاری نموده اند که هر صاحب دلی بر حال پر وبالشان گریسته است.

از آنچه ذکر شد این نکته مسلم گشت که در این دنیا هرگز وسیله ای یافت نمیشود که بدستاوینز آن جمعی در راه

فردی بلائید جان دهند و بدون هیچ شرطی مطیع صرف در خلوت و جلوت شوند و اما علت این موضوع واضح و مبرهن است چه که افراد انسانی دارای غریزه‌ای هستند که از آن در روانشناسی بعقدہ حبّ ذات تعبیر میگردد که در اثر آن انسان مایل است ذات خود را حفظ نماید و شخصیت خود را محفوظ دارد یعنی آزاد باشد نه مطیع و مطابق میل خود رفتار نماید نه اسیر میل دیگری گردد اگر کسی را نیز اطاعت نمود این کار برای رعایت همان تمایلات و احتیاجات خود او باشد و چون آن سبب مرتفع شد آن اطاعت نیز معلوم گردد.

بعبارت دیگر و تعبیر روشن‌تر باید گفت حبّ ذات برای انسان شبیه زنجیری است که او را بخود و نفع مادی خود بسته است و گاهی بدین زنجیر زنجیرهای دیگری نیز اضافه میشود و آن عبارتست از زنجیر تقالید آباء و اجداد و زنجیر رسوم و عادات و زنجیر تعصبات ملی و وطنی و زنجیر حبّ زن و فرزند و خویش و پیوند و امثال ذالک که چون روی هم جمع گردد چنان قوی میشود که کمتر قدرتی میتواند آنها را از جای برکند حال چگونه تصور توان نمود که کسی بدون داشتن وساطتی از قبیل آنچه ذکر شد بتواند این زنجیرها را بکسلد و تازه دیدیم که این وسایل نیز هرگز قادر نبودند شخص را چندان از خود بپنود کنند که خود را بدون شرط مأمور امر مثل خودی نماید و نه تنها از تمایلات خود بکند و زنجیر تعلقات مذکوره را پاره کند بلکه چنان بسوی آن شخص جذب و جلب شود که با شور و شغف بمیدان خدا رود و خون خود را بر خاک ریزد ولی اینکار که اقلاً محال مینماید گهگاه شاید هزارسال یکبار در دنیا معمول

میگردد یعنی با ظهور شخصی که خود را پیغمبر مینامد و فرستاده خدا میخواند امری خارق عادت و معجزه‌ای پر خلاف قانون و تجریت ظهور مینماید. یعنی جمعی پروانه‌وار گرد شمع جمالش پال و پر میزنند و شیفته و دلداده وی میشوند چنان بمیدان فدا میروند که خلاشق را انگشت حیرت بدندان میماند و چندان هلهله کنان ساغر شهادت را لاجرعه میآشامند که چهاران و ستمگران روزگار را مبهوت میسازند نفوس منقلب میشوند و زدائل مضمحل میگردند و شئون انسانیّه و غرائز نفسانیّه را اثر و نفوذی نمیماند و تعلقات دنیویّه یا حبّ زن و فرزند در نظرشان به پیشیزی نمی‌ارزد رشته این تعلقات چنان پسرعت از هم گسسته میشود که آنرا جز بمعجزه تعبیر نتوان نمود چنانکه یکی از دلدادگان این وادی عشق سروده است.

خسرو ما بلعل شکر خند	دل خلقی ز جان شیرین کند
لب خندان و چشم فتانش	فتنه تازه در جهان افکند
پس پسرها ربود از مادر	پس پدرها پرید از فرزند
سرخوشان می محبت او	با دل شاد و خاطر خورمند
سم قاتل چشند نوشانوش	سر به قاتل دهند خنداخند
وصف روی وی از کسائی پسر	که پسر میدوند سوی کمند

و از طرف دیگر تمام قوائی که در زمان آن پیغمبر در محیط او واقعند بکمال اتحاد بر علیه وی قیام مینمایند و به تساوتهاشی که در تاریخ کم نظیر است برای ردّ و طرد و کشتار و شکنجه وی و پیروانش متشبث میشوند و همه حیلها و تزویرها و تدبیرها بکار میروند ولی هرگز موفق بخراموشی این چراغ الهی و جلوگیری از پیشرفت امر یزدانی نمیشوند

در حالیکه صاحب ظهور و پیروانش در مقابل آن همه صف‌آرایی فقط بسلاح تسلیم و فنا مسلحند و چه بسا خود اموال و عیال و اطفال را بدست آن متمگران بمیل و رضا تسلیم میدارند. شکوه ندارند و شکایتی نمینمایند، دست قاتل را میبوسند و رقص کنان آهنگ کوی دوست مینمایند.

جناب ابوالفضائل گلپایگانی که خود یکی از پروانگان پرمسوخته آن شمع عالم افروز بود در یکی از رقائم خود حکایت ذیل را از حبس سال ۱۲۰۰ هجری نقل مینماید:

"در نظر است در اوقاتی که در طهران گرفتار بند و سلاسل حضرت سلطان بودیم شوی یکی از رجال دولت را که گویا باشماقچی پاشی (رئیس کفشداران) بود بحبس آوردند و صباح آن شب او را بحضور مہارک سلطان په شمران بردند و پادشاه از او عفو فرمود و مرخص نمود در این یکشب هیچ از مراتب زشتکویی و دشنام در حق دولت نمی‌غنود و از شکایت و نسبت عدم وفا بسלטنت لب نمی‌بست، وقتی به رئیس محبس در مقام صحبت گفتم این مرد زیاده از سی سال است که از عنایت پادشاه متکی و ساده عزت و دولت و سعادت است و خود او و اولادش دارای منصب ریاست، محض اینکے یکشب بدون اذن سلطان بلکه محض اغوای همکاران پزندان وارد شده و زیاده از یکشب هم در محبس نماند جمیع حقوق سی ساله سلطانی را فراموش کرد و آنهمه نعمت و عزت و ریاست را ناپود انگاشت و هیچ از زشتکویی فروگذار نکرد و اما این طایفه با اینکے زیاده از یکسال است که بسته بند گران و گرفتار شتم و حبس حضرت سلطانند خود ملاحظه میکنی که فی کلّ حین بحبّ حضرت مقصود مسرور و په سپاس و شکر او

قائم و بحمد و ثنا و تهلیغ امر او ناطقند و ابدأً ایشان را از طول حبس ملالتی و از سختی سجن شکایتی و در امر مبارک و هنی و کسالتی حاصل نمیشود بلکه هر قدر اولیای دولت ایشان را بر سپیل نصیحت امر میکنند که بر سپیل تقیه کلمه‌ای بگویند و موجب استخلاص خود گردند قبول نمینمایند و از این نصایح پیجا میرنجدند آیا دولتی که تصرف او در قلوب اولیاء و منسوبانش پایین حد ضعیف است چگونه قدرت بر منع امری دارد که تصرف او در جذب عبادش پایین ثوع قوی است اگر اینقدر ادراک نکنی بقول شاعر خواهم گفت :

نیاید هیچ انصاف از تو یادم به پی انصافیت انصاف دادم
انصافاً انصاف داد و متحیر شد."

سرور من، اگر بخواهید برای نیروی عجیب و عظیم این نفوس مقدسه که خود را رسول الهی مینامند در خارج تمثیلی بیان نمائید آهن ربائی را در نظر آرید که بطرف قطعات آهنی متوجه شود که این قطعات به چندین زنجیر محکم و استوار به پایه‌های محکم و متین بسته شده باشند و از طرف دیگر دهها نیروی بسیار قوی برای خنثی کردن آن آهن ربا متحد شوند و اثرات مغناطیس او را باطل گذارند ولی در این کشاکش ملاحظه نمائید که آن آهن ربا ابدأً از طرف نیروهای قوی مذکور متأثر نگردد و بعلاوه چنان قوه از خود ظاهر نماید که يك يك آن زنجیرها را بگسلد و آن قطعات را بخود جذب نماید هر قضاوتی که در پاره آن آهن ربا خواهید کرد همان قضاوت را در پاره این مردان بزرگ بنمائید در حالیکه آن وجودات مقدسه را آهن ربا و تمام قوای محیط را از علماء و پادشاهان و مقلدین جاهل و وسائل

آنها از قبیل زجر و قتل و افتراء و تهمت را نیروهای خنثی کننده و مؤمنین ظهور را قطعات آهن و تقالید و تعصبات و عادات و آداب کهن و حبّ ذات و زن و فرزند و عزّت و آبرو را زنجیرهای قوی و پایه‌های استوار مجسم کرده باشد هر فرد انسانی بزنجیرهایی بسته است که گسستن آنها گهگاه در شمار محال است. اولین زنجیر بستگی مادی است که شب و روز همه در پی جمع مالیه و فدای آن و گذشتن از آن چندان آسان نیست. زنجیر دیگر بستگی هرکسی به فکر و عقل خویش است که تسلیم پدیکری و قبول حکم او ولو موافق فهم ما باشد عملاً محال است. زنجیر دیگر بستگی انسان به حیثیت و آبروی اوست که برای حفظ آن بعضی تا پای جان ایستادگی مینمایند. زنجیر دیگر غریزهٔ حفظ حیات است که کسی به آسانی حاضر نیست جان خود را فدا نماید ولی تاریخ ادیان یکسره شاهد آنست که مؤمنین هرچه دارند و امیکذارند و از عیال و اطفال میگذرند و بحکم یفعل مایشاء هرچه پیغمبر الهی فرماید میپذیرند ولو مخالف عقل و فهمشان باشد و از عزّت و آبرو میگذرند و بالاخره مشتاقانه جان میدهند.

حضرت نعیم اعلی الله مقامه چه نیکو فرموده است.

ما سرو کار با خدا کردیم	بخدا کار خود رها کردیم
عزّت و آبرو که وهمی بود	خرچ دشنام اشقیا کردیم
مال و ملکی که بود حسرت و درد	وقف غارتگر چقا کردیم
تن و جانی که بود ثنر فنا	زود در راه او فدا کردیم
دل ز فرزند و خانمان کنذیم	ترك پیوند و اقربا کردیم
سر و سودای خوش در این بازار	با خدا از ره رها کردیم

می نهادیم جمله را ناچار ابتدا کار آنها کردیم
بهتر از این دگر تجارت نیست این تجارت در او خسارت نیست

و این اثر و نفوذ ادیان در تقلیب نفوس و تقلیب قلوب
بحدی است که اهل انصاف از علما و بزرگان جهان چه در
گذشته و چه حال از آن یاد کرده‌اند و هیچ قدرتی را با آن
برابر نشموده‌اند و حتی بعضی از مادیون نیز از اقرار بدان
خودداری نکرده‌اند (والفضل ما شهدت به الاعداء)

نظر انشتین

از جمله انشتین ناپغه' عصر حاضر در این باره مطالبی
میگوید که در کتاب او بنام The world as I see it
(دنیا در نظر من) درج شده و ما در اینجا آنرا نقل
میکنیم.

"نوابغ دینی در تمام ادوار تاریخی پایین نوع
احساسات دینی معروف شده‌اند که بستگی به هیچ روشی ندارد
و خدا را بصور یا صفات بشری در نمیآورد پس اگر این
شعور دینی عالم وجود، در صورت معین یا رسوم و شعائر معلوم
در نیاید چگونه ممکن است از انسانی به انسانی منتقل شود.
من مهمترین وظایف هنر و علم را عبارت از این میدانم که
این احساس را پیدا کنند و در کسانی که آماده و مهیای آن
هستند همیشه زنده نگاه دارند"

نظر تولستوی

تولستوی فیلسوف شهیر روسی در کتاب فلسفه الحیات فصل سوم
چنین میگوید:

"تعجب در اینست که تعلیمات بزرگان انسانی باندازه‌ای بالا گرفت و در بشر تأثیر کرد که عامه مردم هریک از آنها را بصفت الوهیت میستودند... اما تعالیم مست و بیمزه‌ای را که ارسطو و پاکون و کانت و دیگران وضع کرده‌اند بحال خود باقی و فقط موضوع بحث چند نفری از دوستداران مطالعه است.

...تعلیمات پیشوایان واقعی و بزرگانیکه در هیأت اجتماعی تسلط بر حیات یافتند فساد درس و بحث بشر را ثابت میکنند. این تعلیمات از اول اثر خود را بخشید. درون افراد بشر را صاف و پاک و عقول و افهامشان را منور و تابناک نمود تا اینکه در میدان تربیت و اصلاح مسافت بعیدی را پیمودند...

اهل این دوره اعتقاد دارند پاینکه درس و بحث در ادیان بی فایده است لکن اگر کسی باقوال و حکمت هرپرت اسپنسر و عهولر و غیر آنها از متفکرین جامعه جاهل باشد لکه عار و ننگ پاو میچسپانند.

فلاسفه میگویند این تعالیم داعی ندارد ما تعجب میکنیم از کلام آنها آیا تعلیمات کسانیکه مشکلات حیات را برای ما حل کردند و حیات انسانی و سعادت حقیقی بما شناسانیدند و مردمان عاقل هم آنها را تصدیق کردند بیفایده است؟

نظر کارلایل

کارلایل فیلسوف انگلیسی در کتاب خود بنام (علامات وقت) چنین میگوید (۲)

"بدیهی است و در غایت بساطت شخصی که دارای حکمت سامیه و حامل حقیقتی روحانی است که در حیز غیب بوده

قوی‌تر از جمیع خلق دون خود بوده و در بین نفوس آن
میکل آسمانی با قدرتی معنوی چنان قائم که گویا با سینی از
اسلحه خانه جبروت خود که آنرا نه غلامی و نه حمن حصینی
تواند حمل و مقاومت نماید تجلی فرماید"

نظریهٔ ژان ژاک روسو

ژان ژاک روسو فیلسوف شهیر فرانسوی در کتاب خود بنام
قرار داد اجتماعی که کارلائل آنرا (انجیل پنجم یا انجیل
ژان ژاک روسو) مینامد چنین میگوید:

"آنکس که جرئت میکند ملتی را تشکیل دهد باید
آنقدر قدرت داشته باشد که بتواند جنس و طبیعت بشر را
عوض کند و هر انسان را که بخودی خود یک کل کامل و
منفرد است بصورت جزئی از یک کل بزرگتر در آورد که
انسان تقریباً حیات خود را از آن بگیرد. برای تقویت روح
انسان ساختمان طبیعی او را تغییر دهد و بجای زندگانی مادی
و مستقلاً که هر یک از ماها از طبیعت دریافت کرده‌ایم یک
قسم حیات فرعی و بالتبع قرار دهد. بعبارت دیگر باید
قوای شخصی انسانها بگیرد و قوای دیگری پاو بدهد که
نسبت پاو بیکانه باشد و نتواند بدون کمک دیگران از آن
قوا استفاده کند..."

از بیانات فوق معلوم شد که قانون نویس نه زور میتواند
بکار برد و نه استدلال پناہر این باید بوسیلهٔ دیگری متوسل
شود که بتواند مردم را بدون عنف و تشدد در راه بیاورد و
بدون آنکه آنها را از روی منطق متقاعد سازد یک قسم ایمان
تعهدی در ایشان ایجاد نماید... هرکس میتواند مطالبی بر

روی الواح سنگی نقر کند یا روابط دروغین خود را با خدا
برخ مردم بکشد یا مرغی را تربیت کند که در گوش او
سخن گوید یا وسائل مزخرف دیگری برای فریب دادن مردم و
تحمیل فکر خود جعل نماید حتی ممکن است يك همچو شخصی
گرومی را دور خود جمع کند ولی تأسیس يك امپراطوری
نخواهد نمود و تشکیلات بی سر و ته خود را با خویشتن
بکور خواهد برد"

نظریه ژرژ پلیتسر

ژرژ پلیتسر از بزرگان کمونیسم جهان و استاد
دانشکده کارگری پاریس در کتاب خود بنام (اسول مقدماتی
فلسفه) که حاصل یادداشتهای تدریس او در پاره کمونیسم در
سالهای (۱۹۲۵-۱۹۲۶) است چنین گوید:

"معمولاً گفته میشود که مارکسیسم عبارت از يك فلسفه
مادی است که منکر نقش افکار در تاریخ میباشد یعنی عامل
ایدئولوژی را انکار میکند و تنها بتأثیرات اقتصادی نظر
دارد. این گفتار خطاست. مارکسیسم از نقش مهمی که فکر،
هنر و عقاید در زندگی بازی میکنند غافل نیست و برعکس
اهمیت وافری بانواع ایدئولوژی ها میدهد...

انگیزه، نیرو یا علتی که قادر بکار واداشتن ایدئولوژی
باشد عامل ایدئولوژیک نامیده میشود مثلاً مذاهب فاکتور
ایدئولوژیک هستند و ما باید پدائها توجه داشته باشیم.
ادیان دارای يك نیروی اخلاقی هستند که عمل آنها اهمیت
بسیار دارد..."

تفاوت دو نوع فداکاری

کسانی که نظر سطحی در باره تأثیر ادیان مینمایند و نفوذ کسانی را که خود را بنام رسول الهی بدون هیچ وسیله‌ای از وسائل بجامعه معرفی میکنند گاهی اوقات فداکاری پیروان ادیان را با فداکاری و کشتاری از قبیل آنچه در احزاب سیاسی مشاهده میشود با هم میسنجند و نظیر هم میبینند.

البته این موضوع قابل انکار نیست که همیشه و در همه کشورهای جهان کسانی بوده‌اند که در دفاع از عقیده و نظری فداکاریها نموده حتی تا پای جان ایستاده‌اند. مردان و زنانی بوده‌اند که برای حفظ سنت و فرهنگ آباء و اجدادی یا حب وطن و یا صرفاً برای دفاع از آزادی و تحقق حق و عدالت حتی در نقاط دوردست جهان جنگیده‌اند. نمونه دسته اخیر جوانانی بودند که برای تحقیق ایده‌آل آزادی و عدالت از کشورهای مختلف دور و نزدیک بعنوان داوطلب در جنگ داخلی اسپانیا در سالهای ۲۹- ۱۹۲۶ شرکت کردند و همینگوی (Hemingway) نویسنده مشهور امریکائی یکی از آنان بود. ولی این نفوس را ولو آنکه دارای عالیتترین ایده‌آل‌های انسانی باشند نمیتوان با پیروان ادیان مقایسه نمود چه که آنچه در حال این نفوس وقوع مییابد امری است نسبتاً عادی چه که هر فرد انسانی دارای عقل و وجدان است عقل او مطلبی را تشخیص میدهد و وجدان او (نه همیشه و نه در همه کس) او را وامیدارد که قدم همت فرا گذارد و تن بفداکاری دهد ولی در عرصه ادیان این داستان جلوه دیگری دارد یعنی هر هزار سال یکبار نفس مقدسی قیام مینماید و مردم را بامری

میخواند که مخالف سنن معموله و اعتقادات مرسومه و انتظارات موجوده زمان است و از آنها میخواهد که او را بعنوان فرستاده حق قبول نمایند. این ادعا چنان غیر عادی و پاورنکردنی است که در نظر اکثر عقلای زمان و دانشایان دین جز جنون و دیوانگی یا کذب و افترای بحق نام دیگری ندارد همه صاحب قدرتان زمان از دینی و سیاسی علیه او و پیروانش قیام میکنند. آنها را ممنوع و محروم از هر دفاعی کرده و خود از تمام وسائل برای باطل جلوه دادن آنها حتی بدترین افتراها استفاده مینمایند ولی با اینهمه جمعی به آن مظهر الهی میکروند. گرویدنی که شرط و قیدی ندارد. در عشق او بحکم عقل میخندند و در حب او هر وعد و وعید و جاززه یا تهدیدی را مسخره میگیرند. عجب در اینست که گویا برای اثبات اینکه آنچه این نفوس مقدسه دارند عبارت از جاذبه شخصی و مغناطیس جسمانی نیست که بعضی از سیاسیون یا شیادان از آن استفاده میکنند و روزی چند جمعی را در اطراف خود دارند، توفیق این نفوس قدسیه در جذب نفوس و جلب قلوب پس از مرگشان صدراهر افزایش مییابد و آفتاب جهانتاب روح قدسیشان بعد از دفع و رفع سحاب جسمانی هزار بار روشنتر نور میبخشد. پیروان حضرت مسیح بعد از صعود او دسته دسته بمیدان قربانی شتافتند نه در زمان او و امر جمال قدم بعد از صعود حضرتش در اقطار جهان انتشار یافت نه در حیات او.

این شوع فداکاری نفوس بی شمار از ملل مختلفه کشورهای متعدده در طریق فردی که او را ندیده و شناخته اند و فقط تحت سحر بیان و جادوی کلمات او قرار گرفته اند که زندگی آنها تغییر یافته و ماهیت آنها تبدیل گشته امری است که

هر عاقل محققى را متحیر مینماید و هر جستجو گر منصفى را متعجب میسازد. چه بسا داستانهای شگفتى که در این پاره در ادیان موجود است و چه حکایات عجیبی که در این زمینه از جانبازان الهی نقل شده.

احمد مهرباب در کتاب خود بنام Abdu'l-Baha in Egypt (حضرت عبدالبهاء در مصر) از جناب ابوالفضائل نقل مینماید که فرموده در سنه ۱۳۰۰ هجرى که ما در زندان طهران بودیم هر روز حاجب الدوله غدار برای دیدن زندانیان میآمد هم زندان ما جناب ملا محمدرضای یزدی پیش او میرفت و پپایش افتاده تقاضای مینمود. حاجب الدوله پتندی میگفت (مرد پرخیز این کار به من مربوط نیست و بحکم شاه منوط است) چون این کار دو سه بار تکرار یافت ما که گمان میکردیم او تمنای خلاصی مینماید بملامت بوی گفتیم جناب ملا محمدرضا دنیا چه ارزشی دارد که تو محض زندگی یومی چند تن به شفاعت چنین عدوی میدهی او در حالیکه اشک در دیدگانش حلقه زده بود گفت شما اشتباه میکنید من از قرائن چنین استنباط کرده ام که این زندان آخرین منزل ما نیست و ما از اینجا خلاص خواهیم شد و میترسم فرصت از دست برود لذا پیش این شخص میروم و تمنای میکنم تا کاری کند که این ریش من خراب بخونم شود قبل از آنکه از این زندان بیرون روم و او هرروز مرا نا امید میکند تا کی روی رضا نشان دهد.

برای مطالعه صدها از این قبیل داستانها ملاحظه تاریخ ادیان الهی ضروریست و این رساله مختصر را حوصله گنجایش پیش

اینها همان نفوس هستند که حضرت پهاء‌الله در لوح شکر شکر در وصف آنها میفرماید قوله جلّ شانه:

"...ولکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بقضای لامکان تبدیل ننمایند زهر پلیات را چون آب حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه پیاشانند در صحراهای بی آب مهلك پیاد دوست موآجند و در پادیه‌های متلف بچانفشانی چالاک دست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند. چشم از عالم پسته و بجمال دوست گشوده‌اند جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند پیر توکل پرواز نمایند و بچناح توسل طیران کنند نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوبتر است و تیر تیز از شیر امّ مقولتر.

زنده دل باید در این ره صد هزار
تا کند در هر نفس صد جان نثار.

این نفوس مقدسه را مقصدی جز لقای محبوب بوادى فدا نمیکنند و مرامی جز رضای دوست بدین مقام نمیرسانند با آنکه محبوب الهی بر سر در پیت جمالش نوشته‌است.

گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا
ور نثار جان و دل داری پیا و هم پیا
رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب
ور نشاشی مرد این ره دور شو زحمت میار

ولی اینها پای کوپان و غزلخوان بسوی او میروند گهی در
میدان فدا اسمعیل ذبیح را مخاطب ساخته میگویند:
ای صبا از من با اسمعیل قربانی بگو
زنده برگشتن ز کوی دوست رسم عشق نیست

و زمانی با تنی شمع آجین شده و روحی ملتهب میسرایند:
آنکه دائم هوس سوختن ما میکرد
کاش میآمد و از دور تماشا میکرد

جناب بدیع خراسانی چهارماه تمام لوح ناصرالدین شاه یعنی
فرمان قتل خود را بدون ادنی تردیدی در جیب خود حمل نمود
و از عکّا تا طهران راه پیمود تا به قربانگاه خود رسید و
تن بدژخیم سپرد.

بالجمله از مطالعه مطالب فوق این حقیقت معلوم میشود که بین
فداکاری در سطوح دیگر با آنچه در ادیان دیده میشود تفاوت
از زمین تا آسمان است و اثر پیغمبران الهی و نیروی که
آنها در تقلیب نفوس بکار میبرند دارای امتیازی نمایان.
یعنی پیغمبران الهی:

اولاً، بدون در دست داشتن هیچکدام از وسائلی که ذکر شد
غلبه مییابند.

ثانیاً، قدرت اینها معنوی و قلبی و بلاشرط و قید است.
ثالثاً، کسانی که بدانها نزدیک میشوند جز رنج و عذاب و
قتل نصیبی ندارند و معذک با میل خاطر تقرب میجویند.
رابعاً، پیغمبران بعکس دیگران قدرتشان بعد از شهادت و

رحلتشان بهمان شدت و اهمیت استمرار مییابد بلکه تشدید میشود.

خامساً، پیروان ادیان دستورات الهی را از قبیل صوم و صلات و امثال آنها هرچه فرموده در خلوت و جلوت و آشکار و پنهان عمل میکنند.

جناب نعیم در این پاره نیکو فرموده است.

اولین حجت ارتفاع نداشت وان ندا هر دلیل را داراست
پا نفوذ کلام و ردّ ملل پا نزول کتاب و حمل پلاست
و ارتباط نفوس و جذب قلوب وضع قانون و بعدازآن اجراست
یکتنه بی سپاه و گنج و اثاث ایستادن پراپر اعداست
اندکی فکر اگر کنی گوئی بخدا این ندا ندای خداست

در اینجا ذکر داستانی تاریخی مربوط به شیخ الرئیس بوعلی سینا خالی از فائدت نیست و این داستان از یکی از آثار جناب ابوالفضائل نقل میشود.

"بهمن یار فارسی زردشتی که از خدام و شاگردان رئیس الحکماء ابو علی حمین بن عبدالله بن سینا البخاری بود پیوسته شیخ را اشارت نمودی که مدعی مقام رسالت گردد و شریعتی جدید تأسیس نماید و شیخ در پاسخ او سکوت فرمودی و از لا و نعم هیچ نگفتی تا آنکه علاءالدوله کاکویه از مسعود غزنوی بشکست و از اصفهان به همدان فرار نمود در این حال شیخ را قیام باصلاح امور علاءالدوله مقتضی سفر شد و بهمنیار نیز در خدمت او بود در اثنای مسافرت شبی شیخ در بلدی فرود آمد و آن هنگام اواخر فصل خزان و اوان هبوب پادهای خنک بود و شیخ را از طول لیل خواب نمیبرد

و همچنان در بستر خفته با بهمنیار در مسائل علمیّه صحت میفرمود در اثنای سخن شیخ را عطش فرو گرفت و از بهمنیار شربتِ آب طلب نمود ویرا پرودت هوا مانع از اجابت آمد و مسئله دیگر در میان آورد تا شیخ را تشنگی فراموش شود و بدینگونه چند بار شیخ آب طلبید و او هر بار سوألی دیگر نمود و شیخ را به سخن مشغول داشت تا آنکه شب به پایان آمد و سپیدی صبح بدید و صوت موذنان از هرطرف بلند شد شیخ از بستر برخاست و بهمنیار را فرمود پرخیز تا جواب چند مسئله تو را بگویم که پیوسته مرا میگفتی ادعای رسالت کن و شریعتی تشریح نما همانا از عصر صاحب شریعت اسلام زیاده از چهارصد سال گذشته و کس از این مردم بشرف لقای او مشرف نگشته و هم آن حضرت پانک نماز را از فروض دینیّه مقرر داشته معذالك این خلق در این شب سرد و صولت پرد خواب خوش را ترك کرده قبل از وقت بکلدستهها پرآمده بتلاوت آیات مشغولند که چون وقت فرا رسد سنت اذان را بجای آرند و من با اینکه بسبب تعلیم و مخدومیت پر تو حق وچوب اطاعت دارم و در این شب چندین بار پر سهیل حتم شربتِ آب طلبیدم پرودت هوا ترا مانع از اجابت شد و تحمل زحمتی اندک موجب عسیان و مخالفت آمد. چنین نیست که هرکس علمی تحصیل نمود و یا پر خلق امارتی یافت تواند به قوت علم و یا قدرت ریاست مدعی مقام رسالت گردد و دینی و آئینی بدون اذن خداوند تشریح نماید انبیا را فرمائی است آسمانی که بدان پر نوع بشر غالبند و روحی است قدسی که بوقت آن پر جذب قلوب قادر در فروغ دیانت از ظلمت کذب پزیراید و نتیجهراست از قیاس کژ نیاید موثر حقیقت از عالم امر غفلت

شمرده‌است و علت اللل را سنه و نوم اخذ ننموده" انتهى.

در طی صفحات تاریخ ملل یافت میشوند کسانی که تصور نموده‌اند میتوانند تقلید پیغمبران نمایند و چون زاغ رفتار کبک کنند دینی تشریح نمایند و بنیانی استوار سازند ولی غافل که.

چون گلی را بسازی از کاغذ او نمی بالد و نمی پوید
پلپلی را که آری از پرو پال او نمی نالد و نمی موید
ورقی را که دست حق ننوشت پنجه روزگار میشوید

و این نفوس علاوه بر آنکه در قرون گذشته زیاد آمده و رفته‌اند و اثری جز در صفحه تاریخ بجا ننهاده‌اند در عصر ما نیز بعضی باین خیالات خام افتادند و بعد از نسخ شرایع بنحیال خود گاهی مردم را به پرستش مجسمه عقل دعوت نموده‌اند و زمانی مذهب (حقیقت تقوی و زیبایی) را چون ارنست هاگل پیغمبر رازونیسیم تأسیس کرده‌اند و از همه عجیب‌تر داستان اگست کنت (۱۸۵۷ - ۱۷۹۸) فیلسوف فرانسوی و مؤسس فلسفه پوزیتویسیم بود که در طی فلسفه مشهور خود که در اینجا جای ذکر آن نیست منکر ادیان الهی شد ولی پس از چندی بغفلت خود پی برده بفکر تأسیس مذهبی افتاد و آنرا مذهب (انسانیت) نامید و معبدی برای پرستش بوجود آورد و مقداری از تشریفات دین مسیح را در آن وارد نمود و بعضی از مولفین آنرا جزء ادیان شمردند ولی این خیالات خام بی دوام بود و این ساخته‌های دست بشری را پایه استوار نماند.

سرور من، از آنچه در بالا ذکر شد این مسئله روشن گردید که پیغمبران الهی دارای نیروئی هستند که نظیر آنها در جای دیگر نمیتوان یافت. ممکن است بعضی تصور نمایند که مادام این نیرو را به حواس ظاهره نمیتوانیم درک کنیم چگونه قبول آن توانیم کرد؟ جواب اینست که درجهان هیچ نیروی معنوی قابل لمس نیست بعلاوه در دنیای اجسام نیز نظیر آن زیاد داریم ما فلزات زیادی میبینیم که کنار هم قرار مییابند ولی قادر به جذب یکدیگر نیستند مگر آنکه چنگک و قلابی در آنها تعبیه کنیم و به اجسام دیگر وصل نمائیم تا آنها را پربایند ولی در بین همه فلزات بنوعی که در مثال دیگری یاد شد آهن ربا را میشناسیم که دارای نیروی مغناطیسی است و خاصیت آن اینست که اجسام را بدون چنگک میریاید و همین مثل در پاره مظاهر مقدمه الهیه صادق میآید که بین همه مردم دارای این امتیازند که بدون هیچ وسیله قادرند نفوس را جذب نمایند و خلایق را جلب کنند آفاق را عوض نمایند و اخلاق را بدل کنند اینست که در قرآن میفرماید:

"سبحان الذی رفع السموات بغير عمد ترونها" یعنی پاک و منزّه است خدائی که خرگاه آسمانها را بدون ستونی که دیدنی باشد پیا داشت و فرق پیغمبران الهی در جلب و جذب با مغناطیس ظاهری این است که نیروی مغناطیسی مربوط به جسم آهن ربا است چه اگر آهن ربا تجزیه شود و معدوم گردد آن اثر از بین میرود ولی اثر پیغمبران مربوط به جسم آنها نیست چه که بعد از مرگ که اجسادشان در اطباق تراب قرار گرفته و محو و معدوم میشود قدرتشان بیشتر و اشراقشان شدیدتر میگردد فی المثل حضرت مسیح در

زمان خود پنفسوسی بین صد تا دویمست حکمروائی داشت ولی بعد از خلع جسد قدرتش چنان شدید شد که ملیونها نفوس در آستانش خاضع شدند و سلطنتش را معترف گشتند و کسانی که خود را پدو منسوب نمودند پی لشکر و سپاه بر سلاطین مسیحی حکم راندند.

جان الدر مؤلف کتاب (تاریخ اطلاعات کلیسا) این حکایت عجیب را در کتاب خود آورده است که هائری چهارم امپراطور آلمان در پاره مسئله ای با پاپ که بر مسند خلافت مسیح متمکن بود مخالفت نمود و پاپ طی یک فرمانی که هیچگونه قدرت ظاهری بدیهال نباشد او را از سلطنت خلع کرد مردم که پاپ را جانشین مسیح و قدرت او را قدرت مسیح میدانستند این فرمان را گردن نهادند و هائری سلطان پی رعیت شد و چاره ای جز توسل به آستان پاپ ندید لذا حرکت کرده به ایتالیا رفت و برای اظهار مذلت لباس ژنده ای پوشید و پای برهنه به در خانه پاپ رفت و پارخواست و پاو اجازه داده نشد و سه شبانه روز در بین برف و سرما با لباس گدائی در آستان پاپ جلوس نمود تا به او اجازه دادند و بحضور رسید و سر مذلت بر زمین نهاد و مورد عفو پاپ قرار گرفته قدرت خویش را باز یافت.

این قضیه مربوط به پاپ گریگوری هفتم است که در سال ۱۰۷۲ میلادی بر تخت پاپی نشست و خود را "آقای امپراطوران" نامید. وقتی که هائری چهارم امپراطور آلمان (۱۱۰۶-۱۰۵۶) در ژانویه سال ۱۰۷۷ برای اظهار پندگی به دربار او رفت پاپ مذکور بطور موقت در قصر خصوصی خود در

کانوسا CANOSSA در شمال ایتالیا بمر میپرد.

اثبات از طریق الهی

سرور ارزنده گوهرم آنچه تاکنون مرقوم شد مطابق ذوق عموم بود ولی آنچه که باید جهت توجه پیروان ادیان الهی یعنی کسانی که حق منیع را در همه احوال و امور سمیع و بصیر میدانند اضافه شود دو نکته ذیل است:

شکته اول: پیروان ادیان مطابق اصول مسلم کتاب خود انسان را سرلوحه عالم خلقت و اشرف کائنات می‌شمارند و توجه خدا را به او مسلم و بدیهی میدانند و معتقدند که رهنمائی حق علیه هرگز از انسان سلب نشود و خداوند انسان را در صورتیکه طالب حقیقت باشد به حال خود نگذارد هادی هر مضلی اوست و رهنمای هر گمراهی حضرت او قلب انسان مرکز سلطنت حضرت رحمن است و محل تجلیات ایزد منان.

در حدیث قدسی معروف اسلامی از لسان خدا چنین وارد است (لایسعی ارضی و لاسمائی ولكن یسعی قلب عیدی المؤمن) یعنی زمین و آسمان من گنجایش مرا ندارد ولی قلب بنده مؤمن من گنجایش مرا دارد.

و در حدیث دیگر وارد است که (قلب المؤمن عرش الرحمن) یعنی قلب بنده مؤمن تخت خدا است. و در نص قرآن کریم چنین می‌خوانیم (و اذ اسئلك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی فلیؤمنوا بی) یعنی وقتیکه پندگاران من از من سؤال نمایند بگو من به آنها نزدیکم و دعوت دعاکننده را اجابت میکنم هنگامیکه مرا بخواهند پس مرا استجابت کنند و بمن ایمان آرند.

و باز در همان کتاب مبین میخوانیم (انّ الذّین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) یعنی کسانی که مجاهده کنند در طلب امر ما هر آینه البته آنها را پراه خود هدایت میکنیم. از مضمون این آیات و کلمات که نظیر آن در همه ادیان هست چه استنباط میکنیم؟ آیا غیر از این در مییابیم که اولاً قلب مؤمن خانه خداست و خدا از خانه خود غافل نیست. ثانیاً اگر کسی پراستی در ره خلوص نیت و صدق طویّت بدون غرض مادی بلکه بمصرف طلب امر الهی بسوی خدا رود و از او هدایت طلبد خداوند علیم که مظهر یفعل مایشاء است بر خود حتم فرموده که او را گمراه نگذارد و در قلبی که محل تجلّی انوار اوست اغیار را راه ندهد و از طریق صدق منصرفش ننماید.

حال در ادیان الهی فی المثل در دیانت بهائی کسانی را میبینیم که در طلب حقیقت دامن مجاهده بر کمر زده و با قدم ثبات و استقامت پیش رفته‌اند چه شبها که با آه و ناله بمصح رسانده‌اند و چه روزها که با توجه و دعا به شب پرده گاه گفته‌اند:

ای خدا کار ما به ما مگذار پرده از روی چشم ما بردار
 زنگ غفلت ز قلب ما بزد روح رحمت بنطق ما بگمار
 و گاه سروده‌اند:

ای خدا ذوق نکته دانی ده ره سوی نکته نهانی ده
 چشم را نور حقیقتی بخش گوش را هوش حقیقتی ده
 آنچه میباید آنچه میشاید ما ندانیم آنچه دانی ده

و بالاخره در طریق مجاهده بکشف حقیقت نائل شده‌اند و

بعد با کمال اطمینان با وجهی مبین و نور جبین به میدان
فدا شتافته‌اند و زیر دست جلاد فریاد سرور برآورده‌اند آیا
در اینجا کدام یک از سه تصویر جانش است یعنی آیا در
صدق نیت این نفوس که آخرین قطره خون خود را نثار
کرده‌اند و تا پای جان در طلب حقیقت رفته‌اند شک می‌توان
داشت لا والله (گواه عاشق صادق در آستین باشد) و آیا در
صدق وعد الهی در هدایت این نفوس تردیدی هست؟ و انّه
لا یخلف المیعاد پس فرض سوم باقیست و آن مهتدی بودن این
نفوس و صدق امر ایهی است.

شکته دوم، آنکه اگر سلطانی مقتدر را در محلی ملکی و
باغی مسلم باشد که به دستور او در عرض سالیان دراز ساخته
و پرداخته شده و درختان بیشمار و گل‌های زیبا از هرکنار در
آن بدست تدبیر حضرتش کاشته شده باشد هرگز از پاسبانی
آن غفلت نشود و در باغبانی و آبیاریش قصوری معمول نگردد
و این همه علاقه سلطان را بدین باغ ثابت نماید آیا این
تصور ممکن است که وقتی کسی از رعایا بدون قدرت و
اجازتی قدم در این باغ گذارد و باتصور خشم آن سلطان مقتدر
باغبانها و پاسبانش را بیرون نماید و آنها تصرف کنند؟

نه! حال اگر کسی بدین امر چمارت نمود و چون ظاهره
موجب تجری او گردید آیا سلطان مذکور بعد از اطلاع بدین
امر او را بحال خود میگذارد و اجازه تصرفش میدهد؟ باز
نه. ولی اگر ملاحظه شد که کسی قدم در این باغ نهاد همه
را خلع ید نمود و در آن تصرف فرمود اشجار را تبدیل کرد
و ازارها را چاپچا نمود، کهنه‌ها را دور ریخت و نهالهای تازه
کاشت و سلطان نیز بر اضمحلال او شکوید آیا در اینصورت

ناظرین اطراف این جریان را جز با اجازه سلطان پامر دیگری
تعبیر توانند کرد؟

همین مثال در باره شریعت الهی صادق است یعنی ملاحظه
میشود که در دنیا امری اعز از شریعت سماویه نیست و حق
جلّ جلاله همیشه ناظر و غالب بر امر خویش است (ان ربنا
لبالمرصاد) (و هو غالب علی امره) در چنین موقعی شخصی قدم
پیش میگذارد و بدون ادنی وسائل صوری آن شریعت را نسخ
و شریعت تازه بنام خدا وضع مینماید احکام را تبدیل میکند
و شرایع را تعویض مینماید و روز بروز امرش عظیمتر و
حتی بعد از خودش استوارتر میگردد در اینصورت یا باید
نعوذ بالله تصور سنه و نومی در ساحت قدس الهی نمود (ولا
تأخذ سنه و لا نوم یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا
یحیطون بشی من علمه الا بما شاء) و یا باید امر او را من
جانب الله دانست.

پرامین نقلی

آنچه در صفحات گذشته ذکر شد دلائل عقلی بود که هرکس از هر طبقه و صنفی تواند دریافت. حال به تطبیق این پرهان با مندرجات کتب مقدسه میپردازیم تا معلوم شود آنچه مذکور شد تمام یا نصوص کتب الهی مطابق است و کلام الهی بر صدق گفتار ما شاهی صادق است.

نصّ تورات

در تورات سفر تثینه فصل ۱۸ آیه ۲۱ و ۲۲ میفرماید:
"و اگر در دل خود گوئی سخنی را که خداوند نگفته است چگونه تشخیص نمائیم هنگامیکه نبی باسم خدا سخن گوید اگر آنچه گفته واقع نشود و پانجام نرسد این امریست که خداوند نگفته است بلکه آن نبی از روی تکبر گفته است پس از او مترس".

و در مزامیر داود مزمور ۲۴ آیه ۱۶ میفرماید:
"روی خدا به پدکردار است تا اینکه نیست کند ذکر او را از روی زمین".

و در کتاب حزقیل باب ۱۲ آیه ۱۸ میفرماید:
"خداوند میگوید من بر ضد پیغمبران کذبه هستم".

نصّ انجیل

در انجیل متی فصل ۱۵ آیه ۱۲ میفرماید:
"هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد کنده خواهد شد".

قصه حضرت زردشت

در نامه شت و خشور جمشید آیه ۴۸ - ۵۰ میفرماید:
"پرسندت بچه شناختی پروردگار را بفرود آمدن بردل که
ناچار و بیچاره شوند روانان از دروغ کردن آن چه اگر
جهانیان در کاست کردن آن کوشند کاست برآوردنش نتوانند
چه آن چم راستی است و با آن پیغمبر فرجود".

نصوص قرآن

در قرآن کریم پیش از سایر کتب مقدسه بدین برهان مبین
استدلال شده و آیات زیادی درج گردیده است که بمقداری از
آنها اشاره میشود.

در سوره رعد نازل: "له دعوة الحق والذین یدعون من دونه
لا یستجیبون لهم بشییء الا کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه و ما
هو بهالفه و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال". یعنی دعوت او
بحق است و آنانکه بغیر خدا دعوت کنند اجابت نمیکنند از
پرای آنان بچیزی مگر همچو اجابت کسی که گشاده دارد
انگشتان دستها را پرای آب برداشتن و رساندن پدهان خود
نیست او را رساننده آبی نیست که پرمسند پدهان خود و
نیست خواندن کافرین مگر در گمراهی. در آیه فوق کسانی
را که بغیر حق دعوت نمایند امرشان را باطل و دعوتشان را
بی نتیجه میشمارد.

و در سوره ابراهیم میفرماید: "الم ترکیف ضرب الله مثلاً
کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی
اکلها کلّ حین باذن ربّها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم

یتذکرون و مثل کلمه خبیثه کشجره خبیثه اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار" یعنی آیا نمی‌بینی چگونه زد خدا مثلی را کلمه پاک مثل درخت پاکیزه است که ریشه آن محکم است در زمین و شاخه آن در آسمان است میدهد میوه خود را در هر زمانی باذن پروردگارش و میزند خدا مثلها را از برای مردم شاید ایشان متذکر و ملتفت باشند و مثل کلمه ناپاک یعنی کلمات کفر مثل درخت ناپاک است که ریشه آن پهن شود بر روی زمین که نیست از برای آن درخت ثباتی.

و در سوره اسراء میفرماید: "قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا". یعنی بگو حق آمد و باطل ناپود شد البتة باطل ناپود شدنی است.

و در سوره قصص میفرماید: "قلماً جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتی ما اوتی موسی... قل فاتوا بکتاب هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین" یعنی چون قرآن کریم از نزد ما نازل شد گفتند چرا به پیغمبر داده نشد آنچه به موسی داده شد بگو شما هم اگر قادرید کتابی هدایت کننده تر از قرآن و توراة بیاورید تا من پیروی شما را نمایم. در این آیه نیز به تلویحی ابلغ از تصریح بیان شده که آوردن کتاب که هدایت خلق نماید کار کسی جز خدا نیست و هدایت ملل و امم را پرهان حقانیت پیغمبران مقرر فرموده و نیز از این آیه معلوم میگردد اینکه در سایر نقاط قرآن ذکر شده که کسی نمیتواند آیات و سوره‌ای نظیر قرآن بیاورد از لحاظ هدایت آنست نه فصاحت و اسلوب و امثال آن چنانچه بعضی تصور کرده‌اند.

و در سوره شوری نازل: "والَّذِينَ يَحاجُونَ فِى اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِظَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ" یعنی کسانی که حاجه و مجادله مینمایند در امر خدا بعد از آنکه دعوت او اجابت شود یعنی جمعی گرویدند دیگر حجت آنها باطل است و نصیب آنها غضب خداست و برای آنها عذاب شدید است.

سوره فوق در مکه نازل شده و این وقتی است که جمع قلبی بحضرت ایمان داشتند معذالك خدا ایمان آنها را کافی و حجت اعدا را باطل می‌شمارد.

در کتاب تفسیر صافی در ذیل این آیه مینویسد: "ما استجیب له لدینه او رسوله" یعنی اینکه مردم اجابت او را کردند مقصود دین او و رسول اوست.

و صریحتر از همه در سوره الحاقه است که میفرماید: "ولو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذناہ بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنہ حاجزین" یعنی اگر محمد پاره‌ای سخنان دروغ را بپندد هر آینه میگیریم او را بقدرت خود پس هر آینه میپیریم از او رگ دلش را یعنی او را هلاک گردانیم پس نیست از شما هیچکس که مانع ما شود.

ملاحظه فرمائید که خدا از رسول مرسل خود گفتن کلمه‌ای را بر خلاف حق قبول نمیفرماید و او را بقطع رگ حیات تهدید مینماید و آیا این برای اهل تحقیق کافی نیست تا بدانند کسی قادر به پستن شریعتی و کلامی بخدا نیست و حق نمیگذارد او بقاء و دوام یابد چنانکه بعد میفرماید: "و

انه لتذكرة للمتقين" یعنی این هر آینه برای تذکر
پرمیزکاران است.

تفسیر علماء

سرور فروزنده احترام، این برهان متین در قرون
مختلفه مورد توجه بعضی علمای تفسیر از یهود و نصاری و
مسلمین قرار گرفته و در آثار خود بدان اشاره کرده‌اند که
چند جمله از آنها نقل میشود.

سیریل گاربت از بزرگان علمای مسیحی قرن حاضر و اسقف
اعظم یورک انگلستان در کتاب خود پنام In an age of
revolution (در یک عصر پر انقلاب) که در ۱۹۵۲ میلادی
تألیف نموده در پارهٔ نفوذ روحانی حضرت مسیح و اینکه
چگونه موجب تقلیب مردم گردید میگوید:

"روانشناسی میتواند نشان دهد که احساسات مذهبی و عقیده
بدین چگونه به تدریج در انسان رشد نموده ولی او قادر
نیست که دینی تاریخی چون دین حضرت مسیح را که عقیده و
ایمان در این دین در یکتفر متمرکز شده است یکتفری که
مدت کوتاهی در جهان زیست نموده و مردم در آن مدت قلیل
کارهای او را دیده و کلام او را شنیده و به نیروی شخص او
منقلب شدند شرح دهد و علت آنرا بیان نماید" (صفحه ۴۹)

و در جای دیگر از کتاب خود در بیان اینکه چه نوع
استدلالی برای اثبات حقانیت مسیح خوبست مینویسد:

"پاید آثار و تألیفاتی در پاره حقایق علمی مسیحیت تألیف
شود و بیان گردد که چگونه نیروی نجاتبخش عیسوی چون
صراط مستقیم و حقیقت و حیات در قرون مختلفه ظهور نموده

و در طی جریان تاریخ کلیسا و در اعمال مذهبی افراد جلوه‌گر گردیده‌است و باید توضیح داده شود که چگونه تأثیر شدید مسیح در هر قرنی در تحول اخلاق کلیسا و انتشار مسیحیت ظاهر گردیده‌است" (صفحه ۲۲۸)

چارلز رایون یکی دیگر از نویسندگان مسیحی در کتاب خود که اخیراً بنام Christianity and Science (مسیحیت و علم) تألیف نموده چنین مینگارد: "هرچند کیفیت تولد حضرت مسیح فی الحقیقه یکی از اسرار است و خیلی‌ها که میخواهند او را پیروی نمایند نمیتوانند قبول کنند که مسیح از يك باكره تولد یافته ولی وصف حال شخص مولود برای همیشه یکی از معجزات و عجایب است. زندگی این مولود حس تکریم و تجلیل ما را بر می‌انگیزاند او همه کسانی را که جای دیگر در طلب حقیقت الوهیت بودند بخود جلب مینماید وضع این مولود ما را مجبور میکند که سر تسلیم در مقابل او فرود آریم و بماالهام میکند که بخدمتش کمر بندیم.

همچنین ما در باره قیام حضرت مسیح از بین مردگان هر نوع قضاوت و تصور نمائیم (و تاریخ بودن قسمتی از حقیقت آن مورد قبول همه است) معذالك عدّه زیادی از مردم در تمام ادوار تاریخی در اکثر نقاط گواه زنده بودن و تأثیر مسیح بوده‌اند و این گواهی برای ایمان ما بمسیح و نفوذ او کافیمت. او زنده است زنده که نظیری در جهان ندارد و گواه قیام و حیات داشمی او همین بس که عدّه‌ای را در زمان خود و بعد از آن در عرصه جهان منقلب کرد و این موضوع امروز نیز در

درجهٔ اول بوسیلهٔ عدهٔ زیادی از مردم تصدیق میشود" (صفحه ۶۲)

دکتر فاندرا آلمانی در کتاب میزان الحق که در سنه ۱۸۶۲ تألیف نموده در صفحهٔ ۱۵۹ چنین میگوید:

"دلیل اینکه انجیل کلام الهی است مشهور و منتشر گشتن تعلیم آنست پایین قسم که هرچندی که تعلیم انجیل پان عقلی که از نور خدا منور نگشته نامقبول و بیگانه مینماید و بخواهش و رأی قلبی که از لوث هوای نفسانی پاک نشده است نا موافق و ضد میآید و خلاف همهٔ مذاهب آن ملل بود که تعلیم انجیل در میان آنها شهرت یافته و منتشر گردیده و با وجودیکه اشخاص وعظ کنندهٔ تعلیم انجیل اشخاص بیعلم و بی شهرت و بی دولت و بی حکومت بودند و مردم نیز بقبول کنندگان انجیل بسیار اذیت و زحمت دادند بمرتبهٔ که مال و املاک ایشان را ضبط نموده اکثر آنها را بقتل رسانیده با وجود اینهمه مرارتها باز اشخاص بسیار تعلیم انجیل را قبول نمودند چنانکه در اندک زمانی در اکثر ولایات مشهورهٔ آن ایام مثل شام و مصر و یونان و انطاکیه و غیره تعلیم آن بمرتبهٔ شهرت نمود که اکثر اهل ولایت از مذهب قدیمی خودشان دست کشیده معتقد انجیل گردیدند. چنانچه دین مسیحی بر مذهب بتپرستان غلبه و تفوق کلی یافت و غلبهٔ دین انجیل بمذاهب آن ایام نه بحیله و تدبیر و یا بچهر و زور و یا قوت شمشیر بلکه محض بوعظ انجیل بود و بس و بدیهی است که اگر چنانچه خدا بقلب شنوندگان کلام انجیل باطناً توفیق و نور هدایت نمیبخشید و ظاهراً نیز بعلامات و معجزات بوعظ تعلیم انجیل قوت نمیداد هرآینه دین مسیح

بمذاهب آن ایام غالب نمیآید و همین امداد و اعانت واضح که خدا باین نحو بوعظ انجیل نموده است دلیلی آشکار و یقین که انجیل فی الحقیقه کلام خداست زیرا ظاهر است که خدا بوعظ و تعلیم خلاف ابدأ چنین اعانت و امداد نخواهد کرد"

از علمای اسلام نیز در آثار خود بدین موضوع مکرراً اشاره کرده اند و در تفاسیر خود در ذیل آیات مذکوره و در کتب علمیة کلامیة مطالبی نگاشته اند.

ملا محسن فیض در تفسیر جامی در ذیل کلمه طیبه... چنین مینگارد:

"فی الکافی عن الصادق اذا سئل عن الشجره فی هذه الایه لقال رسول الله اصلها و امیرالمؤمنین فرعها و الائمه من ذریتهما اغصانها و علم الائمه ثمرها و شیعتهم المؤمنون" یعنی از حضرت صادق در کتاب کافی روایت شده که چون از شجره در این آیه سؤال شد فرمود رسول الله ریشه این درخت است و امیرالمؤمنین شاخه آن و ائمه هدی شاخه های دیگر آن و علم ائمه ثمر آن و مؤمنین شیعه پرگهای آن. ملاحظه میفرمائید که امام تصریح مینماید که شجره طیبه رسول الله است بهمین قیاس معنی شجره خبیثه را میتوان یافت و نتیجه آنرا استنباط نمود که رسول الهی امرش ثابت و مدعی کاذب امرش زاهق است.

باز در ذیل آیه "بل نقذف بالحق علی الباطل" مینویسد:
"فی المحاسن عن الصادق لیس من باطل یقوم بازاء الحق الا غلبت الحق علی الباطل" یعنی در محاسن از حضرت صادق نقل شده است که فرمود هرگز باطلی در مقابل حق قیام نمینماید

جز اینکه حق بر آن باطل غلبه نماید.

پاز در ذیل سنة الله التي قد خلت من قبل که در سوره فتح مذکور است مینویسد: "سنت الله التي قد خلت من قبل ای سنة غلبة اشپائه سنة قديمة لمن مضى من الامم كما قال لاغلبن انى و رسمى" انتهى.

البته این غلبه غلبه باطنی است والا اکثر پیغمبران از لحاظ ظاهر مغلوب بوده اند.

علامه شبلی نعمانی در کتاب خود بنام (علم کلام جدید) صفحه ۷۹ از کتاب (مطالب عالیه) امام فخر رازی عبارت ذیل را نقل مینماید.

"اعلم ان القائل بالنبوة فريقان احدهما الذين يقولون ان الظهور المعجزات على يده يدل على صدقه و هذا هو الطريق الاول و عليه عامة ارباب الملل و القول الثاني ان نقول اننا نعرف اولاً ان الحق و الصدق في الاعتقادات ما هو و ان الصواب في الاعمال ما هو فاذا عرفنا ذلك ثم راينا انسانا يدعو الخلق الى الدين الحق و راينا ان لقوله اشرا قویاً في صرف الخلق من الباطل الى الحق عرفنا انه شيء صادق واجب الاتباع و هذا الطريق اقرب الى العقل و الشبهات فيه اقل".

یعنی بدان که قائلین بنبوت دو دسته اند. دسته اول آنانی هستند که میگویند ظهور معجزات بدست حضرتش دلیل صدق نبوت اوست و این قول گفته دسته اول است و عامه ارباب ملل پیرو این عقیده اند و اما قول ثانی اینست که میگوئیم اولاً ما میدانیم که حق و صدق در اعتقادات کدامست و چون این را فهمیدیم و بعد دیدیم که انسانی خلق را بدین نحو

دعوت میکنند و دیدیم که در گفتارش اثر قویست که قادر است خلق را از طرف باطل بسوی حقّ باز گرداند میفهمیم که آن پیغمبر صادق است و واجب الاتّباع و این طریق استدلال بعقل نزدیکتر و شبیه در آن کمتر است".

رفع شکوک

سرور از جان بهترم، ممکن است در ضمن مطالعه استدلالات فوق برای شما سه شبهه بوجود آمده باشد، یکی آنکه اگر حقّ باقی و باطل زائل است چگونه اند ملی که بتپرستی مینمایند دارای همان نفوذ و بقا شده اند که ادیان حقّ میباشند، دیگر آنکه در ادیان گذشته مذاهب مختلفه است که لابد یکی از آن مذاهب صحیح و درست است و بقیه باطل معذالك همین مذاهب باقیند و جمعی در ظلّ آنان محشور. سوم آنکه همانطور که پیروان احزاب برای جلب راحت دنیا زحمت قبول مینمایند پیروان ادیان نیز محض وعده های اخروی از قبیل بهشت و حور و غلمان تن پایین پلیات میدهند.

اما جواب از شبهه اول، اینست که ملی که امروز بتپرست بنظر میروند وقتی دارای دین بوده اند و حال نیز غالباً پیروی آئینی میکنند و بتدریج که زمان طولانی بین آنها و پیغمبرشان فاصله واقع شده آنها تماثیل و مجسمه های از پیغمبران و بزرگان خود ساخته یا بنا بافسانه های ملت خویش برای نشان دادن قدرت الهی تماثلهاشی باشکال مختلف برآورده اند و آنها را وسیله کسب شفاعت و رفع پلیات و قضای حاجات در آستان خدای نادیده نموده اند و بهترین نمونه و مثال بارز آن اعراب زمان حضرت رسول بوده اند چه که

مورخین در شرح حال این ملت آورده‌اند که آنها بخدا عقیده داشته و به بقای ارواح معتقد بوده‌اند و بنا به تقریر امام شهرستانی در کتاب ملل و نحل بعضی از اعراب در موقع مرگ دستور میداده‌اند که شتر راهوار آنها را با خودشان دفن کنند تا در روز رستاخیز از آنها سواری گیرند در قرآن نیز با اعتقاد اعراب بخدای توانا و پرستش بتها برای شفاعت در آستان خدا در دو مورد تصریح شده‌است. از جمله میفرماید:

"و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم و یقولون هولاء شفائننا عندالله" باز از زبان آنها ذکر شده "یعبدهم لیقرّبونا الی الله"

مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ (جلد دوم از کتاب اول) ذکر نموده که اعراب در جامعی که برای پرستش بتها تشکیل میدادند یاد حضرت ابراهیم مینمودند. این موضوع در پاره همه مللی که کارشان به بت پرستی کشیده صادق است از قبیل بودائیان و پرهمائیان که نامہ را حوصله تفصیل آنها نیست. فوالحقیقه تأثیر بتها امر تدریجی - تقلیدی - ارشی است نه تقلیبی و تغییر بگتی در حالیکه ادیان تغییر و تقلیب بگتی ایجاد میکنند و باید ما بین اثر آنان با آنچه بر حسب عادت یا تلقین صدها سال بوجود آمده فرق گذاشت.

برای کسانیکه بخواهند مسئله اعتقاد همه ملل را بخدا دریابند مطالعه کتاب (مذاهب بزرگ) از دوره (چه میدانم) مفید است.

در قرآن نیز مکرر یاد شده که در بین تمام ملل و امم پیغمبران و انبیائی مبعوث شده‌اند از جمله در سوره نحل میفرماید:

"و لقد بعثنا فی کلّ امة رسولا ان اعبدوا الله و اجتنبو الطاغوت" یعنی به تحقیق برانگیختیم در هر امتی پیغمبری اینکه پرستند خدا را و پرهیزند از پرستیدن طاغوت. و در سوره حج نازل: "لكلّ امة جعلنا منسكا لیزكروا اسم الله" یعنی در هر گروهی گردانیدیم محلّ عبادتی تا یاد کنند نام خدا را.

و در سوره فاطر میفرماید:

"انا ارسلناك بالحق بشیراً و نذیراً و ان من امة الاّ و خلا فیها نذیر و ان یكذبوك فقد کذب الذین من قبلهم" یعنی بدرستی که فرستادیم ترا بحق مژده دهنده و بیم کننده و نیست از امتی مگر آنکه گذشتند و در آن بیم کننده اگر تکذیب کنند مرا پس بتحقیق که تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بودند .

مولوی گوید:

قول ان من امة را یاد گیر تا به الاّ و خلا فیها نذیر
گفت خود خالی نبوده امتی از خلیفه حقّ و صاحب نعمتی

اما جواب از شبهه دوم، اینست که مذاهب مختلفه‌ای که در ظلّ یک دین محشورند همه در اصل تابع یک دین و تحت تأثیر یک شریعت و در ظلّ انقیاد یک کتاب و پیرو یک مجموعه احکامند اگر نفوذی دارند بسته به همان احکام و کتاب در

شرع و رسولی است که همه قبول دارند. پیروان مذاهب دین جدیدی نیاورده‌اند که نفوذ آنها مورد اشتباه باشد و شریعه تازه‌ای باز نکرده‌اند که در مقابل شریعه الهیه مقاومت نمایند آیا هرگز دیده‌اید منمبی بوجود آمده باشد که منکر کتاب و شرع رسول خود باشد؟ منتهی اختلاف در تغییرات و تأویلات کتاب آسمانی موجب این اختلاف شرایع شده. فی‌الحقیقه شریعه الهیه شبیه بحر مواجی است که این مذاهب مانند خلیج‌هایی از آن جدا شده‌اند بقای این خلیج‌ها و آب آنها دلیل وجود دریاست و موقوف بدان اگر وقتی انفصال حاصل آید بتدریج آب آنها خشک شده و معدوم میگردند.

جناب نعیم در این پاره نیکو فرموده‌است.

دین در اول چو مصدریست کز او	فرق مختلف شود منشق
مؤمن یک کتاب و در تأویل	شعبند و مذاهبند و فرق
این شعب را از این خلیج شمار	گرچه بینی ز یکدگر منشق
دین یکی حق یکی رسول یکی	یک کتاب است و گونه‌گونه وره

علاوه بر آنچه در بالا توضیح داده شد نفوس دیگری هستند که نفوذ آنها امر را بر بعضی مشتبه مینمایند. از جمله این نفوس دراویش و مرشد متصوف در شرق و گوروهای (Guru) هندی و جذب مردم به آنها در کشورهای اروپائی است.

در پاره نفوذ کلام اهل عرفان و مرشد صوفیه مطالعه کتاب تذکرة الاولیای شیخ عطار طالبین را کفایت مینماید و طبق حکایت جامی در نفحات الانس خود عطار با ملاحظه حال درویشی از جهان مادی منقطع و در سلك اهل عرفان منسلک شده در

تاریخ نبیل نیز مرقوم است که میرزا قربانعلی از شهدای سبعه دارای جاذبه‌ای بود که در هر شهر و بلدی ورود مینمود جمعی شیفته او شده و از مال و منال و اهل و عیال گذشته دنیال او براه میافتادند باید دانست که این دراویش در شرق یا گوروهای هندی در غرب ادعای شریعتی ندارند بلکه خود را ملهم از شریعتی و تابع دیانتی میدانند ثانیاً نفوذ آنها اگر ملهم از شریعتی که به آن معتقدند نباشد نتیجه جاذبه شخصی و مغناطیس جسمانی است که در زبانهای اروپائی آنها با تلفظ یونانی "Charisma" میخوانند. در بین آنها نه تنها نفوس روحانی و منقطع موجودند بلکه هستند آنهایی که در پشت پرده کلام سحرآمیز و قیافه جاذب حقیقت کاذب پنهان دارند. نمونه آن هیتلر قائد مردم آلمان بوده که بسحر کلام ملت را بدنیال خود حتی وهله دارالهور کشاند. این جاذبه شخصی و مغناطیس جسمانی که در نگاه و کلام و قیافه جلوه مینماید بقایش. اگر نه زودتر تا خاتمه حیات این اشخاص ادامه دارد و چراغ نفوذشان با چراغ عمرشان در یکجا خاموش میشود ولی ملاحظه کردیم که در پاره انببای الهی امر بعکس آنست یعنی نور الهی همیشه بعد از قطع رشته حیات ظاهری آنان اشراقش شدیدتر میشود و آفتاب حقیقتشان بعد از دفع سحاب جسمانی نور میافشاند.

گروه دیگری که همچنان تولید شبهه مینمایند بعضی از فرق مذهبی هستند که مردم ندانسته آنها را دینی تازه می‌شمارند از این گروه قادیانی‌ها در شرق و مورمن‌ها در غرب‌اند.

در پاره قادیانیها این نکته مسلم است که غلام احمد

قادیانی(فوت ۱۲۲۸ ه . ق) پا آنکه خود را موعود اسلام می‌شمرد ادعای تأسیس شریعت تازه نداشت بلکه بهمان عقیدهٔ عامهٔ مسلمین که ظهور موعود را برای تجدید حقائق اسلام و تأیید اساس شریعت حضرت خیرالانام لازم میدانند متیقن بوده لذا کار خود را تطهیر دین و ایجاد تجدیدی در شریعت سیدالمرسلین میدانست. قادیانی در کتاب درّ ثمین در ضمن قصیده‌ای که در صفحهٔ ۱۶۰ مندرج است می‌سراید:

"بعد از خدا بعشق محمد محمّر
 گر کفر این بود. بخدا سخت کافر
 هر تار و پود من بسراید بعشق او
 از خود تهی و از غم آن دلستان پر
 من نیستم رسول و نیاورده‌ام کتاب
 هان ملهمستم و ز خداوند منم
 جانم فدا شود پره دین مصطفی
 این است کام دل اگر آید میسرم"

و در کتاب اعجازالمسیح صفحهٔ ۷ مینویسد: "...فاعلموا ایها الطالبون المنصفون والعاقلون المتدبرون انی عهد من عباد الرحمن الذین یجیبون من الحضرة و ینزلون بامر رب العزة عند اشتداد الحاجة و عند شیوع الجهلات و البدعات و قلة التقوی و المعرفة لیجدوا ما اخلق و یحملوا ما تفرق... و كذلك جئت و انا اول المؤمنین و انی بعثت علی رأس هذه المأة المبارکة الربانیة لاجمع شمل الملة الاسلامیة و ادفع ما وقع علی کتاب الله و خیرالبریة" یعنی ای طالبین منصف و عاقل و مدبر بدانید که من بنده‌ای هستم از پندگان خدا که در موقع احتیاج شدید و ظهور جهلها و بدعتها و فقدان تقوی و

معرفت در بین مردم ظاهر میشوند تا آنچه را که نه شده نو نمایند و هرچه را پراکنده است جمع کنند... من هم باینجهت آمده‌ام در حالیکه اول مؤمن هستم و در رأس این سده آمده‌ام تا شمل ملت اسلام را جمع نمایم و آنچه بر کتاب‌الله و حضرت خیرالبریّه واقع شده دفع کنم."

و در کتاب مواهب الرحمن صفحه ۹۹ مینویسد: "لا یدخل فی جماعتنا الاّ الذی دخل فی دین الاسلام و اتبع کتاب‌الله و سنن سیدنا خیرالانام و آمن بالله و رسوله الکریم الرحیم و بالحشر و النشر و الجنة و الجحیم و یقرّ بانّه لن یتغی دیناً بغير دین الاسلام و یموت علی هذاالذین" یعنی در جمع ما وارد نمیشود مگر آنکه در دین اسلام وارد شود و تبعیت کتاب‌الله و سنن حضرت خیرالانام را بنماید و بخدا و رسول کریم او و حشر و نشر و جنة و جحیم ایمان آورد و مقرر به این باشد که جز دین اسلام دینی نخواهد جست و به این دین خواهد مرد."

اما قضیه مورن‌ها در غرب نیز بهمین نحو است مورن‌ها مدعی شریعت تازه‌ای نیستند و اصولاً از اینکه مردم آنها را مورن میخوانند ناخشنودند آنها مذهب خود را "کلیمای مسیحی مقدسین ایام آخر" میخوانند. جوزف اسمیت (۱۹۰۵ - ۱۹۴۴) مؤسس این فرقه مدعی شریعت تازه‌ای نبوده و خود را رجعت مسیح نمیدانست او را میتوان از جمله مبشرینی دانست که در سالهای قبل از ظهور پآمدن مسیح بشارت میدادند ذیلاً چند جمله برای توضیح مطلب از کتاب اصول و عهود او Doctrines and Covenants نقل میشود:

"قسمت اول، ۱۲ - آماده شوید آماده شوید برای آنچه که میآید برای اینکه ظهور مسیح نزدیک است ۱۷ - بدینجهت من (مسیح) با علم به بلایائی که بر ساکنین زمین خواهد آمد پنده و فرزند خود جوزف اسمیت را از فراز آسمانها خوانده و به او دستوراتی دادم ۱۸ - بهمچنین بکسان دیگر هم دستور دادم برای اینکه این چیزها را بهمهٔ جهانیان اعلام نمایند ۲۵ - نباید احدی از کسب این خیر مستثنی ماند و میخواهم همهٔ مردم بدانند که روز موعود با سرعت نزدیک میشود. قسمت ۲۴، ۵ - خوشا بحال تو (جوزف اسمیت) چون من ترا خوانده‌ام که بشارات را ابلاغ نمائی ۶ - تا صدای خود را بقوت صدای شیپور بلند نمائی... تا راه مسیح را برای رجعت او آماده کنی بتمام یقین بتو میگویم که بزودی خواهم آمد".

اما جواب از شبههٔ سوم اینست که: اولاً، طلب بهشت و اجر اخروی یکی از مراحل اولیهٔ عاشقان جمال ابهی است و کسانیکه در این مرحله قدم میگذارند و طی طریق مینمایند بیشتر شیدای جمال محبوبند تا جنت و بهشت مطلوب بفرمودهٔ مبارک: "رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بقضای لامکان تبدیل ننمایند". بارها دیده شده‌اند کسانیکه جان در ره جانان فدا میکنند و سر در میدان عشق الهی میبازند جز رضای دوست نمیخواهند و میل خاطر او را ولو مزد آن جهنم و سعیر باشد میپذیرند.

گر مخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی
دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

فی الحقیقه طلب عزّت و عشرت اخروی شیوه نابالغان است نه
 واصلان وادی عشق و ایمان. اینها در جهان دیگر نیز بنفوذ لقا
 دلخوشند (والمؤمنون فی جنّات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک
 مقتدر) این جانهای پاک بخوبی میدانند که وعده‌های انبیاء از
 قبیل حور و قصور و شراب ظهور چون نقل و شیرینی برای
 کودکان است و طلب اجر و مزد کار نوکران و چاکران نه
 عاشقان و شیفتگان. اینستکه واصلان این وادی سروده‌اند:

عاشق عشق خدا آنگاه مزد جبرئیل موثمن آنگاه درد

هست ایمانش برای خواه او نی برای جنّت و اثمار و جو
 ترك كفرش هم برای او بود نی ز بیم آنکه در آتش رود

معشوق آسمانی نیز از آنان عشق با شائبه نخواست است و
 طالبان اجرای احکامش را حجاباً لجمالہ المحبوب دعوت کرده
 است بقوله عزّ پیانه و جلّ جلاله:

"قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی مخاطباً لهریتی ان
 اعملوا حدودی حجاباً لجمالی طوبی لحبیب وجد عرف المحبوب من
 هذه الكلمة التي فاحت منها نفحات الفضل على شأن لا توصف
 بالاذکار".

ثانیاً، بین طالبین دنیا و رفتن آنها بدنیال کسانیکه سعادت
 ظاهره برای آنان فراهم میآورد با آنان که پوعده‌های محبوب
 حقیقی شیفته میگردند فرقی مهین موجود است، یعنی طالبان
 دنیا در جهان خارج اول سعادت و عزتی را از قبیل جاه و
 مقام و عزت و عیش و عشرت میبینند و بحواس ظاهره آن

لذا شد و نعم را در نزد دیگران تشخیص می‌دهند سپس بدنهای کسی که وعدهٔ حصول آنرا میدهد می‌روند ولی پیروان ادیان بهشت و نعماء اخروی را نیز از انبیاء می‌شنوند و پاور میکنند. پس اول باید ایمان پائینیا حاصل شود. تا وجود بهشت و دوزخ قبول افتد. یعنی این قبول فرع بر ایمان و اطمینان است و بعد از عرفان مظهر یزدان. پس پاور کردنی نیست که جمعی دنهای سعادتى مجهول و غیر معلوم پروند و حرف کسی را بی‌جهت پاور نمایند مگر آنکه قبلاً بدو ایمان داشته باشند پس بنا بر این ایمان مؤمنان اولست و بهشت و دوزخ آخر و کسی برای خاطر بهشت و دوزخ ایمان به انبیاء نمی‌آورد بلکه بعد از ایمان بهشت و دوزخ را بقول آنها می‌پذیرد.

سرور گرانمایه گوهرم. حال که بیان این پرهان بنحو مستوفی پایان رفت نظری اجمالی در دیانت بهائی از لحاظ این پرهان قویم می‌افکنیم و آنرا با آنچه بیان شد مقایسه مینمائیم.

همه میدانیم که این شریعت مقدسه بظهور دو شمس طالع الهی یعنی حضرت نقطهٔ اولی و جمال اقدس ابهی ممتاز است و بنا بعقیدهٔ ما اهل بها این دو وجود مقدس دو آفتاب روشنی هستند که تمام انبیای الهی و روشندان قرون گذشته طلوع آنها را بشارت داده و عشاق زنده دل در طی عصرهای متوالی در طلب لقایشان نغمه‌های جانسوز سروده‌اند این دو مظهر الهی هرچند دو خورشید منور بیک روز روشن نور مضاعف داده‌اند و اساس یک مدنیت الهیه را برای هزاران سال دیگر نهاده‌اند

ولی مطالعه‌ی جداگانه‌ی زندگانی و آثار هریک عاقل هشیار را به حقایق مهمه‌ی بیدار میکنند لذا ما نیز هریک را جداگانه بطور اختصار مورد مطالعه قرار میدهم.

۱- حضرت نقطه‌ی اولی: این وجود مقدس در یک خانواده از طبقه‌ی تجار شیراز متولد شده و بزودی از سایه‌ی رحمت پدر که نیروبخش اقدامات آینده‌ی هر پسر است محروم مانده و دای ایشان او را در منزل آورده پرستاری نموده اند. معلوماتی که در طفلی فرا گرفتند منحصر به مختصر سوادى بود که در مکتب خانه‌های قدیم فرا میگرفتند که عبارت بود از خواندن و نوشتن فارسی و مختصری حساب و سیاق. این جوان الهی بزودی بهمان کاری که پدر و خانواده‌ی ایشان بدان اشتغال داشتند مشغول شدند یعنی چندی تحت نظر دای گرامی. سپس مستقلاً در پوشهر یکی از شهرهای کوچک جنوب ایران به تجارت پرداختند و سفری هم برای زیارت به کربلا و نجف فرمودند.

این نفس مقدس در سن ۲۵ سالگی در مقابل یکی از علمای مسلم عصر که قدرت بیان و صولت برهانش اعناق جمعی از علمای درجه اول ایران را خاضع نموده بود برای اولین بار خود را موعود منتظر معرفی فرمود و پتمام مسائل معمله‌ی او جواب گفت. این نور الهی که اولین اشراق خود را در یکی از خانه‌های کوچک شیراز بقلب یک محقق مشتاق افکنده بود بتدریج بنقاط دورتر نوربخشیدن گرفت و در اقطار این کشور پراکنده شد که از حدود و ثغور ایران نیز فراتر رفته ممالک همجوار را روشن ساخت و طولی نکشید که جمعی از

اهل اشتیاق که در سلك آنها چهارصدتن از علمای عصر بودند
 پروانه آن شمع خود فروز عالم افروز گردیدند و جان پر
 کف آهنگ عشقش را حتی در بالای منابر سرودند. این
 دعوت را نه تنها هیچگونه علوم اکتسابی یا ثروت موروثی یا
 قدرت نظامی یا عصیبت قبیله‌گی پشتیبان نبود بلکه نفوذ آن
 در مردم آن زمان در شرایطی که آنها بسر میبردند جز ظهور
 يك معجزه‌الهی تعبیری نداشت چه که در آن زمان مردم ایران
 در نتیجه تلقینات هزارساله چنین تصور مینمودند که شریعت
 اسلام يك اساس ابدی و احکام و تعالیمش يك مجموعهٔ سرمدی
 است یعنی تا جهان باقی است تمام اجزاء و فروع و احکام
 این شریعت نیز بقا و دوام خواهد داشت و کلمه‌ای بر آن
 اضافه و از آن کم نتوان نمود و اگر کسی بخواهد تعصب و
 تصلب مردم آن زمان را در این باره درک کند تذکر این
 داستان کافی است که یکی از علمای مسلم عصر پنجم ملاحظه
 مقدس که در خراسان مشهور و در اصفهان ساکن و مورد توجه
 مردم بود برای تحقیق امر شخصاً بشیراز توجه نمود و در
 آنجا در آستان حق خاضع شد و مؤمن گردید و از طرف
 دیگر مردم شیراز که هنوز از ایمان او مطلع نبودند مقدس
 را در شهر خود گرامی شمردند و همه روزه هزارها نفر از
 زن و مرد در مساجد اجتماع کرده از محضرش استفاده کردند
 تا روزی که این عالم جلیل القدر که دل از مردم شیراز ربوده
 بود و عده‌ای او را بمقام مافوق علمای عصر میستودند بعد از
 ادای خطابه‌ای غرّاً در طیّ ادای نماز جمله‌ای را که از طرف
 مظهر حق بدان دستور یافته‌بود به اذان افزود و همین يك
 جمله باعث آن شد که مردم از او رو پر گردانند و بکمال
 وقاحت او را از منبر پائین کشیده بعد از ضرب زیاد ریشش

را تراشیده و در کوچه و بازار گردانیدند و بعد از صدمات
 جانفرسا حضرتش را از شهر پیرون کردند. حال در چنین
 محیط رعب‌آور و زمان وحشت انگیز این جوان الهی بکمال
 قدرت نغمه تازه پر ساز الهی ساز کرده و ظهور یوم جدید و
 شریعت جدید را اعلان فرمود و بحر بیان و قدرت ظهورش
 بحدی بود که در تمام طبقات کشور عده‌ای را شیفته کرده و
 بزودی جنگ و ستیز بین نور و ظلمت آغاز شد و سیف و
 سنان در برابر قوت پرهان از هرطرف تیز گشت. دولت و
 ملت و علمای امت در برابر این فتنه مظلومه صف جنگ
 آراستند و با همه اختلاف در نوایا در این پاره متحد شدند
 میاکل مطهره را شرحه شرحه نموده بکوچه و بازار کشیدند و
 بدنهای لطیف جوانان پرومند را در کوی و برزن پخاک و خون
 آغشتند و سرهای اهل ولا را چون صحرای کربلا به نیزه زده
 از شهری بشهری بردند و بحدیث شریف ذیل مصداق کامل
 دادند: "قتل اولیائے فی زمانه تتهادی رؤسهم کما تتهادی
 رؤس التّرك و الدّیلم" یعنی دوستان او در زمان او ذلیل
 میشوند و سرهای آنها را مانند سرهای ترک و دیلم بهدیه
 میبرند. و بالاخره بیست هزار تن از فدائیان جانباز را
 بطریقی که در تاریخ شکنجه‌ها و کشتارهای جهان بی سابقه بود
 شهید کردند و سرتاسر کشور ایران را از خون این دلدادگان
 رنگین ساختند و نصیب صاحب امر نیز که قائد آن جیش و
 شیان آن رمه دلپریش بود کم از دیگران نبود چه که حضرتش
 را از همان اول محدود و محصور نمودند و از ملاقات دوستان
 و دلدادگانش ممنوع ساختند. حضرتش را از شهری به شهری
 بردند و از دیاری بدیاری آواره ساختند گهی در مجلس علماء
 بتحقیر و توهینش پرداختند و زمانی حضرتش را مضروب و

مجروح کردند تا بالاخره او را در شهر تبریز هدف ۷۵۰ گلوله جانشوز ساختند و چنان قتل عامی از اهل ایمان در آن زمان کردند که اگر نه قدرت الهی و تأیید غیب نامتناهی موبد آن میبود ذکر امر نیز از دفتر روزگار محو میشد. گواه صادق آن نامه ایست که میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران در آن زمان به سفیر ایران در اسلامبول نگاشته و در آن چنین نوشته است (بعد از اطمینات بلیغه که در قلع و قمع فرقه ضاله خبیثه بابیه از جانب دولت علیه بان تفصیل که آن جناب میدانند بتقدیم رسید الحمدلله ریشه آنها بتوجهات خاطر همایون سرکار اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه پناه کنده شد).

سرور من قدری تأمل فرما آیا چنین مقاومتی که ظاهر شد و قساوتی که برای ریشه کن کردن این امر پیکار رفت اگر نه امر الهی بود آیا ممکن بود که این امر نضجی گیرد بنوعی که بعد از صد سال آوازه اش در اقطار جهان مشتهر گردد و دلدادگان جانشوازش از هر کشور و ملتی مبعوث شوند لاوالله. ملاحظه فرمودید که این دلیل الهی که مشروح افتاد هم با منطق و عقل سازگار است و هم جمعی از علمای عصر جدید بحقیقت آن معترفند و هم کتب الهی بدان ناطق و هم علمای ادیان بدان قائل بوده دلیل حقانیت پیغمبر خود را همان میدانند حال اگر این دلیل را کسی در باره این ظهور منکر شود آیا دیگر حقی را در جهان اثبات تواند نمود لاوالله. چه که این ظهور الهی نیز دارای همان خصائصی است که ادیان الهی دارا بودند و مظهر امرالله در این ظهور دارای همان صفاتی است که پیغمبران گذشته بدان متصف، قال و قوله

الحق:

"قل يا قوم ان تكفروا بهذه الايات فباى حجة آمنتم بالله من قبل ماتوا بها يا ملاء الكاذبين".

فی الحقیقه اگر کسی بخواهد در آینده این ظهور الهی که مبدء آن از یوم ظهور حضرت نقطه اولی شروع شده تفکر و قضاوت نماید کافیمت که تاریخ اوایل این ظهور را با تاریخ اوایل سایر ظهورات گذشته مقایسه کند و از آن استنباط آئنده نماید فی المثل امر حضرت مسیح با آنکه بعداً چنان غلبه و نفوذی تدریجاً یافت که اعناق سلاطین مقتدر اروپ را خاضع نمود، مؤمنین اولیه او را کسانی تشکیل میدادند که علاوه بر آنکه از نفوس بی علم و اطلاع بودند در زمان حضرتش کمترین بگداکاری میدادند بطوریکه صندوقدار این حواریون حضرتش را به سی پاره نقره فروخت و پطرس حواری که وصی مسلم امرش بود در ساعت امتحان از خوف جان سه بار حضرتش را اشکار نمود ولی در یوم افتتاح در این ظهور رحمن یعنی در روزی که صولت بلا قلوب شیران میدان خدا را مضطرب مینمود جوانی مثل میرزا محمدعلی زنوزی خود را پپای حضرت انداخته بسلك فدائیانش پیوست و با آنکه خویشان و بستگان و دوستان پوسائل مختلفه کوشیدند تا او را از این مهلکه برهاند قبول ننمود و در پای نامه ناپدریش که از علمای تبریز بود و از او خواسته بود توبه نماید نوشت.

من رند و عاشق آنگاه توبه استغفرالله استغفرالله

و چون ساعت شهادت رسید خود را پپای فراشباشی انداخته

تقاضا نمود تا بدن او را نوعی مصلوب نمایند تا هیكلش تماماً در مقابل هیكل حضرت اعلیٰ قرار گرفته سپر بلای آن مولای اهل وفا شود در پارهٔ همین جاهل‌هازان است که جمال ابهی در کتاب مستطاب ایقان میفرماید قوله‌الاعلیٰ: "با آنکه در هر بلاد و مدینه جمیع علما بر منع و ردّ ایشان برخاستند و کمر غل و حسد و ظلم بر دفعشان بستند و چه نفوس قدسیّه را که جواهر عدل بودند به نسبت ظلم کشتند و چه میاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به بدترین عذاب هلاک نمودند مع ذلک هر یک از آن وجودات تا دم مرگ بذکرالله مشغول بودند و درهوی تسلیم و رضا طائر و بقسمی این وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده‌اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نگزیدند و رضا پرضایش دادند و دل بخیالش بستند".

۲ - حضرت بهاء‌الله

حضرت بهاء‌الله مؤسس و شارع این کور عظیم الهی و بنیان گذار وحدت اصلیه در عالم انسانی هرچند از نظر نژاد با حضرت اعلیٰ مختلف یعنی حضرت نقلهٔ اولیٰ پخواندان سیادت اسلامیّه منتسب بودند و ایشان بلسلهٔ سلاطین قدیم ایران منتهی میشدند و منشاء ایشان نیز شمال ایران بود نه جنوب و پدرشان نیز بشغل سیاست و وزارت در ایران اشتغال داشتند نه تجارت ولی از نظر دلیل و برهان ظهور و حقیقت و کیفیت طلوع چون آن حضرت از مشرق الهی مشرق و بهمان صفات رحمانیه متصف بودند.

پدر حضرت بهاء‌الله بسمت وزارت یکی از شاهزادگان ایران

منصوب بودند و نیز از نظر حسن خط و انشاء در بین دیگران شهرتی بسزا داشتند ولی حضرت بهاء‌الله پس از رسیدن پسن رشد و بلوغ اعتنائی به اشغال درباری و دولتی نفرمودند و بنوعی که در تاریخ مندرج است تا ۲۷ سالگی کاری جز تسریر خاطر فقراء و محتاجان نداشتند و اوقات فراغت را در گردش و تماشا در مظاهر طبیعت میگذرانیدند و بعد از اظهار امر حضرت اعلیٰ با وجود شدت بلا با شجاعتی بی‌نظیر قیام بر اعلای امر آن حضرت کردند بالاخره ثروت و شهرت و اعتبار و اهمیت همه را در سبیل حق فدا نموده در زندان ائتن اظلم افتادند و در همان زندان نور رحمن از قلب مبارکشان بر عالم تجلی کرد و چون از زندان خلاصی جستند بخارج ایران تبعید گردیده بعد از سالیان دراز سرگونی و آوارگی از کشوری بکشوری به اخر ب مدن دنیا اردشها هواء و انتنها ماء تبعید و زندانی شدند. آن وجود مبارك در تمام مدت رسالت حتى يك روز مختار نبودند تا بهر کشوری که بخواهند بروند و در هر محل که بخواهند مقر گیرند و بتصریح قلم اعلیٰ در تمام ایام عمر مانند کسی بودند که در زیر شمشیر پرمنه‌ای که به رشته‌ای پاریک آویخته باشد نشسته باشند و همیشه منتظر که این دم یا دم دیگر آن رشته بگسلد و آن شمشیر بیفتد و رگ حیات ایشان را قطع نماید.

آن نفس مکرم در مدرسه‌ای تحصیل ننمودند و از استادی علم نیاموختند چنانکه در لوحی خطاب به سلطان ایران بدین مطلب تصریح میفرمایند و از او میخواهند تا در شهری که مولد و موطن حضرتشان بوده تحقیق کند تا خود بر صدق این مطلب

یقین حاصل کند بقوله تعالی:

"ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسئل المدينة التي كنت فيها لتوقن بانى لست من الكاذبين".
بعلاوه قبل از ادعا از مال و ثروت پدری بدست اهل ظلم و ستم عاری شدند نه حامی و معاونی داشتند و نه با کسی در مدت عمر مداهنه فرمودند و اما آثاری که در اینمدت از قلم مبارکش صادر شد بیان اصولی بود که در طی آن اصول خط مشی عالم انسانی را برای قرون آتیه تعیین فرمودند بنیان مدنیت الهیه و وحدت اصلیه را در بین بنی آدم تأسیس کردند و بتمام بشارات و وعود کتب مقدسه الهیه و احادیث ظهورات ربانیه حتی بوعده‌های عرفای روشندل و شعرای صافی ضمیر در طی قرون گذشته مصداق دادند و حل مسائل غامضه کتب مقدسه را فرمودند و پایین وسیله بین دین و علم که اختلاف آشتی‌ناپذیر ایجاد شده بود توافق و اتحاد بوجود آوردند. احزاب و ملل و ادیان و فرق مختلف عالم را که اتحاد آنها بواسطه اختلافات اساسی امکان‌ناپذیر بود در شریعه واحد گرد آوردند و قوانین اجتماعی و فردی برای نوع بشر در کمال اتقان وضع فرمودند و در باره عبادات و معاملات دستورات جامعه دادند، بساط کشیشی و ملاشی را از جامعه خود منطوی فرموده و نظمی بدیع که در انظمه‌کنونی عالم پی نظیر و مثیل است برای اداره جامعه تأسیس کردند و عهد و میثاقی ضامن بقا و وحدت جامعه بوجود آوردند و این اصول هرچند چیزی کم از صد سال پیش در محیطی بسیار منحط و کشوری متأخر و در قلعه‌ای محصور تبیین شد ولی امروز در ممالک متمدن عالم مورد قبول بلکه اعجاب اهل انصاف و اطلاع و واقفین بحر حقائق واقعیه عالم است. و این خود یکی از

معجزات این ظهور اعظم است که شخصی ایرانی صد سال پیش در محیط سجن و زندان و بی ارتباط با جهان و جهانیان و بصورت ظاهر بیخبر از احوال عالمیان قوانینی وضع نماید که يك قرن بعد انظار جمعی از متمدنین و متفنین ممالك متمدنه را بخود جلب نماید و به استحکام اصولش معترف سازد و آنها را به اعجاب وادارد.

اطلاع از جزئیات تعالیم مبارکه مستلزم مطالعه کتب امریه است و این جزوه برای شرح آن تعالیم تحریر نیافته معذک اصول تعالیم اجتماعی آن حضرت ذیلاً و اختصاراً درج میگردد.

- ۱- وحدت عالم انسانی
- ۲- تحری حقیقت
- ۲- تساوی حقوق رجال و نساء
- ۴- توافق علم و عقل و دین
- ۵- وحدت اساس ادیان الهی
- ۶- ترك جمیع تعصبات
- ۷- صلح عمومی
- ۸- لسان عمومی
- ۹- تربیت عمومی
- ۱۰- بیت عدل اعظم
- ۱۱- حل مسئله اقتصاد
- ۱۲- دنیا محتاج به نفثات روح القدس است.

محور این تعالیم همان وحدت عالم انسانی است که مرحله پلوع بشریت است و از زمان طفولیت و صباوت او توسط انبیای رحمن و شارعین ادیان حتی فلاسفه هر عصر و زمان

پیش‌بینی شده و بیاد چنین روزی آهنگ سرور سروده‌اند و اصول دیگر از قبیل تحرّی حقیقت و وحدت‌های دیگر ارکان و اجزاء و مسائل تأسیس این بنای عظیمند که باید بتدریج در طی مراحل در عالم انسانی تأسیس گردد.

در اینجا ذکر نکته‌ای برای روشن شدن ذهن کسانی که بپنجهر از کیفیت تحولات جامعه بشری و یا دقایق شرایع الهی و ممکن است تصور نمایند که این اصول ممکن بوده که توسط هر شخص دیگری از حاملین جوامع بشری و یا جمعیت‌های موجوده دنیا اعلان و تأسیس گردد لازم و ضروری است. و آن نکته اینست که وحدت عالم انسانی امری است که قبل از وصول چنین پیومی تأسیس آن ممکن و میسر نبوده‌است. چه که برای ایجاد چنین وحدتی علاوه بر طرح و نقشه، اوامر اساسی ضروری است یکی آنکه باید صاحب این دعوت دارای قدرتی باشد خارق‌العاده و موجد حرارتی گردد برتر از حرارت موجوده تا عناصر مختلفه متباینه متنوعه عالم انسانی را ذوب و افکار مختلفه متفرقه متنازعه را بهم ترکیب نماید. این نه کار هرکس است که فوالجمله دم از اصلاح زند و در کلام خود نفوذی و اثری موجود بیند آن نیروئی که ملل و ادیان را بعد از هزاران سال اختلاف متحد نماید کار خالق است نه مخلوق و آن قدرتی که ملل متباغضه شرق و غرب را در هم آمیزد نفوذ الهی است نه قدرت بشری. چنانکه برای ذوب چند قطعه موم حرارت یک شمع کافی است ولی برای ترکیب سنگهای سخت معادن عظیمه چند هزار درجه حرارت ضروری است. دیگر آنکه پیروان ادیان موجوده عالم کل منتظر و موعود پیومی عظیم و رهیبند که در آن روز جهان

جهان دیگر گردد و خیمهٔ عدل و داد در سطح زمین افراشته شود صلح و صفا جانشین جنگ و دغا گردد و نیزه و شمشیر به آره و گاو آهن بدل شود، ولی وصول چنین روزی را منحصر و منوط بظهور موعود خود میدانند و جز با ظهور او این وحدت و اتحاد را محال می‌شمارند و کوشش در این باره را امری لغو میدانند و دل محکم نمی‌دارند و مقدم بر آن نمی‌شوند. فی المثل مسلمین و مسیحیان هر دو معتقدند که بعد از ظهور موعود آنها ملکوت الهی که در آسمان است در زمین استقرار یابد و یا جهان پر از عدل و داد شود و عقیده دارند که قبل از رسیدن آن زمان هر روز بدتر از روز دیگر خواهد شد تا روزی که مسم جهان را فراگیرد و ظلمت عالم را احاطه کند حال کسی که مدعی اتحاد من علی الارض و مؤسس صلح و صفا و عدالت در زمین است باید بمواعد این دسته از مردم که اکثریت ملل جهان را تشکیل می‌دهند مصداق دهد یعنی به مسیحیان ثابت کند که روز موعود فرا رسیده و ملکوت الهی نازل شده و به مسلمین اثبات نماید که موعود آنها رخسار عیان کرده و به یهود اعلان فرماید و بر آنها بقبولاند که مواعید کتب آنها کلّ تحقق یافته است و گرنه ادعای او واهی و خالی خواهد بود و پیروان ادیان بدان اعتقاد نیافته امرش را ممدّ و وحدتش را مدافع نخواهند گردید و این کار تنها از کسی ساخته است که براستی موعود ادیان باشد و بحقیقت مصداق وعود پیغمبران را آشکار کند. دیگر آنکه ادیان امروزه هر دسته قلباً و باطناً معتقد به بطلان و فساد و کفر دسته

دیگرند لذا تا راهی برای رفع این اشکال باز نشود جمع و

متحد کردن آنها محال است. فی‌المثل مسلمانان مشرق حکم به کفر و بت پرستی و نجاست ملل مسیحی در جهان غرب میدهند و ملل مسیحی در غرب متقابلاً حکم به بطلان اسلام و کاذب بودن سید پیغمبران مینمایند بلکه بعضی قدم فراتر نهاده آنها را بت پرست میخوانند و این دو عقیده از دو طرف جزء مسلمات دین آنها محسوب شده‌است حال اگر کسی بخواهد آن دو دسته را جمع و متحد نماید این اتحاد امری ظاهری بوده فقط ممکن است یومی چند برای منافع خصوصیه باشد و گرنه وحدت حقیقی بین آنها محال است.

بالجمله این توضیحات بدان جهت در این اوراق مذکور افتاد تا جوایی باشد یکسانی که در شرق تصور میکنند که اجرای اصل وحدت عالم انسانی امر ساده‌ایست و در مقابل گهگاه شعری از شعرا خوانده و یا جمله‌ای از حکما بر آنها بیان میکنند که فلان عالم خبیر و شاعر بصیر نیز بوحدت عالم انسانی اشاره نموده‌است و هم این توضیح برای آن بود تا دانسته شود که سبب اینکه امروزه در اروپا جامعه‌های عظیمی که برای اتحاد ملل تشکیل میشوند و موفق نمیگردند سر عدم توفیق آنها چیست.

در سال ۱۲۲۲ که نگارنده در شهر شاهی مازندران بخدمت دوستان مفتخر بود روزی شخصی را برای صحبت در پاره امر بجلسه‌ای آوردند و قهلاً ذکر نمودند که او سنی است. این شخص بعد از ورود پا و چهای عبوس نشست و پا لحنی خشن بی‌مقدمه پرسید که من قبل از همه‌چیز مایلم بدانم شما بهائیان مذهب سنت را طریق صحیح میدانید و یا پا وصایت

آل علی موافقت گفتم سرور من قبل از عرض جواب از شما
 سؤالی در این باره دارم و آن اینست که این اختلاف بین
 شما و شیعیان آیا امر تازه‌ایست و یا زمان طولانی از آن
 گذشته گفت مدت بسیار طولانی است و اساس آن زمان رحلت
 رسول‌الله نهاده شده گفتم شما دو فرقه در صورتیکه بیک کتاب
 و یک شارع معتقدید پس چرا در اینمدت طولانی نکوشیده‌اید
 تا رفع این اختلاف را بفرمائید گفت نه چنین است که
 نکرده‌ایم بلکه در عرض این مدت علاوه بر جلسات عدیده که
 تشکیل یافته طرفین برای رفع شبهات کتب عدیده نوشته‌اند
 و حتی کار به جنگها و نزاعها و کشتارهای خونین کشیده ولی
 توفیق حاصل نشده‌است. بمزاج گفتم برادر شما اختلافی دارید
 که ۱۴۰۰ سال است قادر به حل آن نشده‌اید حال این چه پی
 انصافی است که میخواهید طایفه‌ای را که جز مهر و محبت
 باهل عالم هدفی ندارند در اختلاف خود سهیم نمائید و مایلید
 آنها را دوست یکطرف و دشمن طرف دیگر معرفی نمائید.
 بعد که قدری هیجانش فرو نشست و قیافه‌اش گشوده شد گفتم
 آیا تصور مینمائید که این اختلاف بین شما و شیعیان من بعد
 وقتی حل و رفع شود گفت این کار محال است گفتم حال من
 پشما مرده میدهم امری در عالم ظاهر شده است که قادر است
 شما را متحد نماید گفت آن امر چگونه میخواهد کار محال را
 انجام دهد گفتم هرچند شما با شیعه‌ها در خیلی مسائل اختلاف
 دارید ولی در یک موضوع متفقید و آن انتظار ظهور موعود است
 الهی که هر یک بطریقی ظهور آنها منتظرید حال این ظهور
 ظاهر شده و از روی قرآن و احادیثی که هر یک از شما جدا
 عقیده دارید پشما ثابت میکند که همان موعود منتظر است حال
 شما هر یک میتوانید پاو ایمان آورید و بعد از ورود بعالم

جدید از اختلافات گذشته طبعاً سخنی باقی نمیماند و در ظلّ يك ظهور متحد میشود چنانچه عدّه زیادی از پیروان دو مذهب بهائی شده و از اقوال گذشته سخنی نمی آورند و نیز از پیروان ادیان مختلفه که بخون هم تشنه بودند در ظلّ این امر متحد شده و اختلافات کهن به اتحاد واقعی منجر گردیده است.

باری این تعالیم و اصول از زندان عکّا نورش سطوع یافت و بتدریج ستاره اش لامع تر و نامش مشهورتر و انتشارش بیشتر گردید و در اقطاع و اقطار زمین بسط و نفوذ یافت و اساس نظم بدیعی در قریب ۲۶۰ اقلیم استقرار یافت و نام عزیز بها در اکثر زبانهای دنیا ترنم اهل اخلاص شد و الواح و آثارش در شمال و جنوب په السنه اهل ارض ترجمه شده نشر یافت. در اوائل ظهور جمعی فریاد شوق زنان سینه را سپر بلا نمودند و سر در راهش دادند و اموال و عیال و اطفال نذر ظهورش کردند. الان که يك قرن از آن میگذرد از اهل تمام قبایل و ملل و اجناس و ادیان بفرمان مطاعش ترك اوطان و خانه و خانمان کرده و در بسیط زمین منتشر شده اند و تعالیم مبارکش را ابلاغ مینمایند و بشیر ظهور بدیع او در صحاری و براری و آجام و جزایر بعیده گردیده اند. آیا این همه آثار برای اثبات ظهورش کافی نیست و این همه تأثیر جهت نفوذ کلامش وافق نه، اگر نفوذ این امر انکار شود و انتشار امرش با وجود مخالفت های شدیدۀ دول و ملل به تأثیر معنوی تعبیر نگردد و دیگر آیه کریمه (جاء الحق و زهق الباطل و الباطل کان زهوقاً) چه معنی دارد و آیه شریفه (مثلاً) کلمة طیّبة كشجرة طیّبة... چه مفهومی مییابد اگر آیه

مبارك (والَّذِينَ يَحْمِلُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجَبَ لَهُ حُجَّتَهُمْ
داحضه) به منكرين اين ظهور صادق نيايد در باره منكرين
قرآن چگونه تطبيق مينمايد بالآخره اگر اين ظهور حق
نميبود آيه (لَاخِذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ) چرا
مصدق نيافت.

چشم باز و گوش باز و اين عمى حيرتم از چشم بندي خدا

الم يان للَّذِينَ آمَنُوا ان تَخْشَع قُلُوبُهُمْ لَذِكْرِ اللَّهِ طُوبَى لِمَنْ
قَالَ اَوْ لِيَقُولَ هَلْ يَأْتِي رَبَّآنَ وَ حَانَ وَ يَنْقَطِعُ عَمَّا كَانَ اِلَى مَالِكِ
الاکوان و ملڪ الامکان.

خاتمه

سرور وفا پرورم، در خاتمه این نامه امید آن دارم که در مطالب مذکوره دقت وافی مینول فرموده و در حقایق آیات الهی غور کامل نموده باشی چه که اثبات حقیقت انبیاء اس اساس است و در مسائل استدلالی نه تنها باید از آن شروع نمود بلکه باید بدان نیز خاتمه داد. سبب آنست که بعد از عرفان و اثبات مظهر الهی بدلیل قاطع جواب هر مشکلی را باید از حضرت او خواست و در آثار او مطالعه نمود. هرچه فرموده بود صحیح است و آنچه منصوص بوده درست، کسی را حق چون و چرا نیست و اینکه بعضی از اهل ادیان برای تحقیق به هزار شبهه متوسل میشوند و راه راست را نهاده کج میروند جز غفلت سپیی ندارد در حالیکه در دین خود نه چنینهند و مطالب کتاب خود را ولو مخالف نصوص تمام کتب باشد صحیح میدانند، محض نمونه ملاحظه نمائید که در پاره شهادت حضرت عیسی مکرر مذکور که ظاهر او واقع شد و حضرت شهید شدند و در طی بیست قرن صدها ملیون نفوس بدین معترف بوده‌اند و نفوس بی‌طرف نیز قول آنها را بر اساس (اهل البیت ادری بما فی البیت) صحیح دانسته‌اند ولی مسلمانان بمنطوق و ظاهر آیه مبارکه (ما قتلوه و ما صلیوه)

بیش از هزار سال است معتقدند که عیسی شهید نشده و چون دلیل خواسته شود گویند چون رسول اکرم فرموده صحیح است و حتی بجای اینکه به تطبیق این دو کتاب جلیل بطریق صحیح پردازند قدم را فراتر نهاده بحیل مست و مطلب نادرست تحریف کتب مقدسه متشبث میگردند ولی نمیدانم چرا همین کار را در باره ما صادق نمیدانند و قبول نمینمایند که اگر حضرت بهاءالله حقانیتشان بدلیلی اثبات شد دیگر هر مطلبی فرمودند صحیح است و در حقایق آیات گذشته هرچه بیان داشتند درست کلید تأویل بدست اوست و میزان تفسیر در اختیار او پاری مقصد اینست که پرهان حقانیت انبیای الهی اس اساس است بعد از اثبات آن باید کتاب استدلال را درنوشت و بحث و قیل و قال را کناری گذاشته بدانچه صاحب امر بیان نماید متوسل گشت. افزون چه نگارم دلت شاد و تنت آباد باد.

انتشارات مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی

- نفحات فضل ۱ شامل صلوة وادعیه مخصوصه بضمیمه نوارصوتی ۹,۰۰ دلار
- نفحات فضل ۲ شامل لوح احتراق و الواح شفا * * * ۶,۰۰
- عقل، دین و جامعه در اندیشه بهائی: دکتر نادر سعیدی ۵,۰۰
- مجموعه بیانات مبارکه در خصوص عهد و میثاق ۵,۰۰
- شرح ایصال پیام صلح حضرت عبدالبهاء: مهندس محمد یزدانی ۷,۰۰
- نظر اجمالی در دیانت بهائی: جناب احمد یزدانی ۱۴,۰۰
- دیانت بهائی، آئین فراگیر جهانی: هاچر و مارتین (جلد مقوائی) ۱۸,۰۰
- " " " " " " " " " " " " (جلد شمیزی) ۱۱,۰۰
- فورل، نابغه بهائی : دکتر نصرت الله محمد حسینی ۷,۰۰
- معرفی دیانت بهائی: دکتر مشرف زاده ۱,۵۰
- نظم بدیع و نظم اداری: دکتر باهر فرقانی ۲,۰۰
- خدا شناسی و اثبات وجود خدا: دکتر مشرف زاده ۱,۵۰
- مطالعات تحقیقی و جامعه بهائی: دکتر موژان مؤمن ۲,۵۰
- مآخذ اشعار عربی در آثار بهائی: دکتر وحید رافتی (مقوائی) ۱۶,۰۰
- " " " " " " " " " " " " (شمیزی) ۱۱,۰۰
- نظم جهانی بهائی: ترجمه هوشمند فتح اعظم (مقوائی) ۲۰,۰۰
- " " " " " " " " " " " " (شمیزی) ۱۲,۰۰
- مفهوم حیات روحانی: ویلیام هاچر (مقوائی) ۱۲,۰۰ دلار (شمیزی) ۸,۰۰
- الوان در آثار بهائی: دکتر وحید رافتی ۶,۰۰
- انسان در عرفان بهائی: دکتر نادر سعیدی ۶,۰۰



BAHÁ'Í STUDIES

No.5

BORHAN

By

ROOHOLLAH MEHRABKHANI

All rights reserved
Kalima't 148 B.E. - July 1991
Persian Institute for Bahá'í Studies
P.O. Box 65600 Dundas Ontario, L9H 6Y6 Canada